



۲۵	بیان سیرت امیرالمومنین علیه السلام	۱	فصل اول در اثبات ولایت
۲۸	باب اول در اثبات خود را	۲	فصل دوم در تحقیق ولایت
۲۸	بعضی می دانند بر بعضی ترجیح دهد	۳	فصل سوم در خوارق
۲۸	بعضی می گویند که سبب اعتقاد می باشد	۹	مقام دوم در ادب مریدان
۲۹	مقام چهارم در استقامت قلبی	۱۲	طلب علم واجب است
۲۹	فصل در سیر انانی و انفسی	۱۷	علم باطنی فرض است و تلاش بر دیگر
۳۱	فصل در برکات	۱۵	غیبت سمرقون تا بیعت با او
۳۳	فصل در تاثیر مشایخ	۱۴	تقصیر در ادب شیخ حرام است
۳۵	فصل در استعداد	۱۸	اولیای نادان علم غیب نباشند
۳۸	مقام پنجم در مقامات الهی	۱۹	اگر کسی بگوید خدا و رسول برین عمل گواهی داده اند
۳۸	مبادی تعلیمات	۲۰	نذر عبادت و عبادت غیر خدا را جایز نیست
۳۹	حقیقت ظلال	۲۱	گرو قبو گرفته درین جایز نیست
۴۱	بیان سیر الی الله	۲۰	و عا از غیر خدا جایز نیست
۴۵	فصل در ولایت صغری	۲۱	حکم بایشان عبد القادر جیلانی شریف است
۴۸	فصل القطع از خلق و رجوع الی الله	۲۲	قبور اولیا باینکه درین جایز نیست
۴۹	فصل بیان حضرت مجید	۲۲	سنت و زیارت قبور جایز است
۵۱	خاتمه در سبک نقشبندی	۲۲	مقام سوم در ادب کمالی
۵۱	تجدید ایمان	۲۲	کمال را هم طلب مرید لازم است
۵۱	محبت اهل دنیا	۲۲	انکه کمال بفرمان ارشاد
۵۱	مکتوب حمیمه	۲۳	فصل در شیخ را بامید سکون باید کرد
۵۲	بیان قدرت الهی سبیل حضرت سلیم	۲۵	

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4388

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم ملك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم
ولا الضالين آمين - اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم
وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد - اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم
وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين
اللهم اني اسئلك ما سئلك نبي الامة محمد صلى الله عليه وسلم واعى ذاك من
استغاث بك نبيك نبي الامي صلى الله عليه وسلم اللهم اشرح لي صدري ويسر لي
امري واحلل عقدة من لساني ليفقهون فوق لي انت حسي ولعمركي اني اعلم الحق
ولعمركي اني اعلم الحق وعلوة فقير فقير محمد ثناء الله بالي في سوطنا عثمانى شبا حنفى ندىنا
نقشبدي محمدي مشربا ميگو يد چون آرای مردم متفاوت دید و ام بعضی از آنها شکر

RECEIVED 1996-97

بعضی میگویند که اولیا بودند پس این زمانه فاسدی است و بعضی در اوایل است
خیال میکنند و میدانند که اولیا هر چه خواهند همان میشود و هر چه خواهند معده هم گردد و از قبول
باین خیال مراد است خود طلب میکنند و چون در اوایل اند و مغربان در گناه که زنده اند این
صفت نمی یابند از ولایت آنها منکر میشوند و از قبول آنها محرومی مانند بعضی از آنها برست
سفریان و جاهلان که در اسلام و کفر هم فرق نمیکند و بعضی از آنها سبب کلمات
سکریه شان و کلماتیکه معنی ظاهری آن مراد نیست بر او ایاء الله ظاهر میکنند و تفسیر نمایند
و بعضی از آنها کلمات سکریه را محل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقاید حق که از قرآن و
حدیث و اجماع است ثابت است آنها از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا
از طلب حقیقت قاعده میکنند و بعضی از آنها در ادب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر
نمیکند و بعضی از آنها اولیا را پرستش میکنند و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت الله
خبر رشان بنمایند که از انخواستیم که کتابی بود خولیسیم که مردم حقیقت ولایت و ریاضه و لاف
و تقصیر و تقصیر تماشایی نمایند و این باب کتابی بنده ان عربی و سفسفته بودم
ارشاد الطاهر پس چون بعضی باین گفتند که چیزی بزبان فارسی نباید نوشت تا فارسی
از آن نفی گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد
مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است مقام دوم در ادب
که با نقصان مریدان را می باید مقام سوم در ادب مرشدان مقام چهارم در ادب
ترقی و حصول ولایت مقام پنجم در رسانیدن بمراتب قرب الهی مقام
اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است فصل در اثبات ولایت بدان
تعالیه که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیحیه موافق قرآن و حدیث
و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح او و فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و کمال
محرمات و مکروهات و مشتهیات و بدعات اند همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی می باشد

در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول
 کریم صلی الله علیه و سلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمه شهادت و نماز و زکوة و روزه
 ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که تا گفتمی پس تعجب کرد و پرسید که وای بس که بیهوده بنمای
 پس آن ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان در روز قیامت و
 آنکه نبی و شریعتی بپذیری است گفت راست گفتمی پس پرسید که احسان چیست فرمود آنکه عبادت
 کنی خدا را بوحشی که گویا او را می بینی و اگر تو را نمی بینی بدان که او ترا می بیند پس از قیامت پرسید
 فرمود که از تو زیاده بنمیدانم پس تر علامات قیامت پرسید و از آن نشان داد پس تر فرمود که
 جبرئیل بود برای اخذ تن دین شما آمده بود و ازین حدیث معلوم میشود که سواي عقائد و اعمال که
 دیگر است مسمی با احسان آنرا ولایت نام شد صوفی را چون صحبت الهی مسئول شود که در صلاح
 فنای قلب گفته شود دل او بشا به محبوب حقیقی مستغرق و مستحکم می باشد و بغیر او متوجه
 نمی شود در بحال خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عاده و محال است لیکن صوفی را در این
 حالتی است گویا که خدای بی نظیر او را در پیش ازین حالت صوفی به تکلف خود را برین حال میدارد
 و رسول کریم را سخنان خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند وکیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله علیه
 و سلم که در بدن انسان پایه گوشت است که اگر او صلاح شود تمام بدن صلاح شود و اگر
 فاسد شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و سنگ نیست که صلاح دل سبب صلاح بدن
 باشد آنرا صوفیه فنای قلب می گویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس و هماسگی او متاثر
 شود از آثار الهی بازماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لا جرم تمام بدن مطیع و فرمانبردار
 شرع شود اگر کسی گوید که صلاح قلب ایمان اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح
 قلب را سبب صلاح بدن فرموده و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب
 اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموع ایمان و اعمال
 را صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد وکیل سوختن آنکه احسان

منتهی است بر انضامیت صحایب بر غیرشان و در علم و عمل غیر صحایب با صحایب اشتراک دارند
و با این همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زرد راه خدا خراج کند بر اینهم صانع جو که صحت
در راه خدا خراج کرده باشد یعنی تواند شد پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که بسبب صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا استند شده اگر اولیا را امت
این دولت یافته از صحبت پیران یافته و لو ساطت از باطن پیغمبر استند شده و لغات
میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است پس معلوم شد که سبب کمال طاهر که کمالی است
باطنی که آن لغات درجات بسیار دارد و چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی
منیفر با هر کس یک حب نزدیکی جوید منی یک گزندگی جویم و هر کس یک گزندگی
جوید من بوی بخیل که ستم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه من نزدیکی جوید بهجا و
نا فکرتا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بنیای و شرفای و قدرت او
من می شوم - و لیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان بر کتب عقل محال میداند
و آن جماعتی بقسمی است که هر هر فردشان بسبب تقوی و علم قیمی است که بهمت که سبب
بر روی روان باشد بر زبان قلم و قلم زبان خبر میدهند که کار سبب صحبت مشایخ که سلسله
صحبت شان رسول کریم صلی الله علیه و سلم میرسد در باطن حالتی پیدا آید سبب عقاید
نقطه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند که از این حالت که حاصل شده صحبت با خدا و
و در شان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رنوخ و راعتقادات حقه زنده شده
و این حالت که البته کمال است موجب کمال است و لیل پنجم خرق عادات است
این دلیل ضعیف است مگر اینکه بانضمام تقوی از سحر متناز میشود و هر کمال دلالت دارد
و الله تعالی علم **فصل** و هو تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشد که الله تعالی
حق تعالی را با بندگان قرب است که توله تعالی سخن آقوب الیه من اجل او رسد با تو
ترجم بسوی منیده بزرگ گردن و هو معکما اینما کنتم حق تعالی با شماست چرا که

بر این دلالت دارد و قریب است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی و اقرب یعنی سجد
کن و نزدیک جویا خدا و قوله علیه السلام لا يزال عبدا يتقرب الى بالنوافل حتى احبته
یعنی تا به من نزدیک نشود و بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را بر این
دلالت میکنند این قریب ثانی معبرست به ولایت و اول مراتب این قریب نفس را با حق جاسل
میشود قال الله تعالی و الله ولی المؤمنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن مقصد
به انان آنست که به ولایت خاصه میراست و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی
آمده لا يزال عبدا يتقرب الى بالنوافل حتى احبته و انما مقامات و مدارج پیشها است
چنانچه ذات حق سبحانه تعالی چون در سجده است لیس لکنه شئ فی الدلائل و الاشیاء
و کلا فی شئ من الاعتقادات یعنی نیست مانند اولیائی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه
در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت در میان غائی و خلقی است نیز
و چون است مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در صفات
و کلا این قرب بتقلیل محسوس درک میشود اگر درک میشود درک میشود یعنی موهوب مناسب علم
صغیری و ثابت است این هر دو قرب با قطعیت که ایمان بدان واجب است -
چنانچه بدین حق سبحانه تعالی بی جهت و بی مقابله را بی و معنی از انضوس قطعیه ثابت
است و بتعلیل سوال ولایت عبارت است از نسبتی بی کیف که بنده راست با خدا
آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست جواب این مقدمه موقوف است بر تمهید دو مقدمه
مقدمه اول آنکه کشف و رویا هر دو عبارت اند از آنکه صورت مثال در این خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هم قدر آنکه خیال مصفا باشد کشف و رویا صلیح
و صادق بود لهذا خواب غیر آن قطعی است که آنها محصور اندا خطا و خیالاتشان از باطن
پاکیزه تراست و رویا باو با غالباً صادق چرا که آنها بدلت صحبت غیر آن میواسطه
باو واسطه و با تلیع شریعت صفات خیالات و انجلاهی باطن حاصل کرده اند مولوی روم

این حدیث
در حدیث

چنانچه
میکند

میفرماید بیت آن خیالاتیکه دایم اولیا است، نه عکس ظهور و این بختان خدا
یعنی چون در باطن شان آئینه فرعی است یعنی ذاتی نیست بسبب تعلق انبیا حاکم
شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر شود و آئینه خیال مکرر رو پس و کشف درو
واقع میشود و این تکرر گاهی با کتاب محرم یا مستهله یا بتجاذب از حد اعتدال باطنی
و اختلاط عوام میشود و در ویای عوام غالباً کافیه میباشند برای ظلمت باطنی شان مقدم
آنکه در عالم مثال از واجب ناممکن هر چه مثال است اگر چه ذات و صفات الهی مثال
نیست مثل چیزی را گویند که همچون شی باشد و مقف باشد بصفت او و این در ذات
و صفات الهی محال است بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی
مثال نور خود فرموده مثل این را مکتشف فیها مصباح یعنی نور الهی در دل بومین مان
نور چراغ و چراغ افغان است تا آخر اوصاف و در حدیث خدا تعالی را مثال فرموده سید
نبی دارا و جعل فیها ما د بینه الحدیث و آیه لاحق تعالی را در خواب دیدن جابر است
چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سدابای خط را بصورت گاوهای لاغر و گاو
از رانی را در صورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری آمده
که پیغمبر خدا فرمود که بخواب و بگو که مردم بر من می آیند هر یک از آنها پیرین است
تا ناپستان بومینی را فرود تر از ان و عمر بر من گذشت و پیرین خود بر من کشید مردم تا آخر
آن برسیدند فرمود مرا درین سلم است آری این احادیث و آیات معلوم شد که چیزی که در
باشد و مادی نبود و خواب دیدن آن ممکن است و بنظر کشف دمی آید چون این هر دو مت
دانستی پس بدانکه آن نسبت بچون آن که آنرا ولایت تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت
قرب جسمانی مشتمل میشود و هر قدر که در آن قرب ترقی حاصل میشود بنظر کشفی می بیند که
گو یا سیر یکم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفاتی او دنیا بر پیرین صورت مثالی
آن نسبت را بقرب او تعالی و آن ترقی را بسیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و سیر

بجای
حق

گفته میشود و الله تعالى اعلم سکه صدقه را بعد نماز جمع نیت هر که رجوع
کرده است پیش از نماز کرده فقیر برین سکه استدلال میکند بقوله تعالى وما كان الله
ليصيح اجمالكه ان الله بالناس لرؤف الاحی یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع نمیکند و سبب
بروم مهربان است و رسول فرموده صلوات الله علیه وسلم که حق تعالی باز نمی شناسد از نهنگان
لکن علم را قبض خواهد کرد و قبض علما ازین معلوم میشود که حق تعالی ایمان حقیقی و علم طینی
را هم قبض نخواهد کرد و مسئله کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا از اکل نفس اماره
و حقه و کبر و اوسمه و غیره بکلی زایل نشود کمال تقوی حاصل نمیشود و آیین موطع نقای
نفس است و تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در
دل او صلا گنجایش نداشته باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این هر دو شرط
است بفنا قل قلبنا انما نزل رسول کریم بصلاح قلب بقریر فرموده فی الصحیحین عن النبی قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یؤمن احدکم حتى اكون احب الیه من
والده وولده و الناس اجمعین یعنی ایمان کامل نمیشود تا که رسول الله صلی الله علیه
وسلم او را محبوب تر نشاند از پدر و پسر و تمام مردم متفق علیه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلاث من كن فيه وجد حلاوة الايمان من كان الله ورسوله
احب الیه مما سواه و من احب عبد الا لیس الا لله و من یحک ان یعود فی الکفر
بعد ان الفقه الله منه کما یکدر ان یلقی فی النار متفق علیه یعنی کسی که عطا و ایمان
می یابد کسیکه خدا و رسول نزد او از غیرشان محبوب تر باشد و کسیکه دوست ندارد کسی را
مگر برای خدا و کسیکه رجوع بکفر کرده تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان آفرین
و عبادت میکنند بترس دوزخ و از کفر از دوزخ بگریزاند یعنی عبادت خدا کند محض
بنا بر محبت او نه بترس دوزخ و بطعم بهشت را بعد بصبر در دوستی آب گرفت و در دوستی
آتش ملوم گفتند که میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشاند و بهشت بسوزانم

قول

را بجه

تا مردم بترس و خوف و طمع بهشت عبادت خدا نکنند و رسول فرمود صلی الله علیه و سلم
 اکبروا اصحابی یعنی گرامی و ابریده اصحاب مرا و حق تعالی میفرماید آنکه مکمل عند الله
 انقلکم یعنی بزرگ تر شما کسی است که متقی تر باشد و جامع است است که صحابه کرام
 اگر مخلق واقعی اند و این از آنست که بشرف صحبت رسول صلی الله علیه و سلم از همه اسبق
 و رفاه و ولایت آمدند قال الله تعالی و السابِقون الاولون من المهاجرین و الانصار
 یعنی سبقت کنندگانند و ایمان پیشی کنندگان و در جنت و قال الله تعالی و السابِقون
 الاولون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان و ایمان پیشی کنندگان اند پسوی خدا
 آنها جمله مقربان اند مستحکم عبادت اولیا را ذاب از دیگران را نپذیرد رسول خدا فرمود
 صلی الله علیه و سلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زده راه خدا صریح کند برابر یکسیر یا نیم سیر
 جو از صحابه باشد این حدیث و صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و ستر این سخن
 آنست که عالم بنام ظل است مراد از ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد و الله
 تعالی و چون طوفی در سیر و ترقی بدائرة ظلال رسیده و در آن فانی و مستحکک شد قریب
 که دائرة ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم سجای
 ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این
 صوفی شد نه پس هر قدر که تفاوت و ظل او اصل باشد آنقدر تفاوت در عبادت دلی و
 غیر دل خواهد بود صوفی در ترقی است و ایاد حق است و مافات و معجون پس در هر وقت
 حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه و دوی روم میفرماید
 بیت سیر را به سیر شبی بگذرد راه ۴ سیر عارف هر دوی تا سخت شاه ۴ و حجت
 درین سنه حدیث عبید بن خالد است که بنی صلی الله علیه و سلم را در ساخت و کس را
 از صحابه یکی از آنها راه خدا گشته شد پس روم از آنها بعبه نهفته یا مانند آن مروپس
 مرموم بر جنازه او نماز خوانند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و حق این مرموم چه دعا کردند

سیر شبی
 ۴ سیر عارف
 ۴ حجت

گفتم و عاگردیم برای او انکه حق تعالی او را بچشد و با بار او بخت سازد و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس شما را که بعد شهادت او خوانده و عملهای که بعد او کرده بجا خواهند رفت هرگز نباشد در میان این هر دو وجه تفاوت زیاده است از انکه در زمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی و دیگران است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قریب بهتر از اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بهتر از اعلی و اندک پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که قتل در مقابل اصل چه رود و دارد **مسئله** هر ولی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب عبادت او زیاد باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پایین تر اند از انان ازین راه عاقلانیه یعنی الله تعالی عنہا را دایت میکند که در شهری که ساکنان غایب و گنجان طبر امواتند رسول کریم صلی الله علیه و سلم نزدین بودند گفتند یا رسول الله ایها باشد کسی که حیات او مثل این ساکنان باشد فرود آید و عمر است گفتیم که حیات بی بکر چنان باشد فرود که تمام حیات عمر مثل باشد باشد ای برای عباد و فقیه با وجودش که غیبتین موجب غیبت است از غیبت نیز از غیبت تمام آید و غیبت شخصی که شجر صفای با و دیگر و در خانه غایب است و نقطه اولی و فیصل و خوار و عا و خرق عا و بر جبهه قسم است یکی از انان جمله کشف است و کشف برده که است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از انظر غایب باشد بر وی ظاهر شود و احوال موجودات زمان های باسقیل بر وی هویدا گردد و بهیچیک ازین عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر ساریه را بر اهلنا که ساریه نام داشت از وی عمر خطبه خواند در عین خطبه و از کرد که ای ساریه از جانب کوه جوشیار باس و کوه کفار کین کرده بودند حضرت عمر را بنظر و آمدند و از مراد کثیره ساریه را بران مطلع ساخت و عمر کشف الهی فان عبارت است از یافتن احوال خود و احوال دیگر ساکنان در سهول طریق و در یافتن مرتبه قریب یکی بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی است و این قبل است اگر در عالم مثال بنظر کشفی بیند و دیگر از احوالها هم است که حق تعالی در قلب صوفی ظنی آنها فرماید و در کمال

هم ازین قبل است و فوق در میان الهام و دوسه است که از الهام قلب صوفی الطینان نیز
 و یقین آورد و دوسه را قلب سلیم بخاک میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم استفت نفسا
 وان افکاک المفتیون یعنی هر کس از دل خود اگر چه هزار و هشتاد و هشت ترا مفتیان نیست اگر چه هزار
 فتوی بر حلال بودن چیزی بدهند صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صوفی از حرام باطن
 نفرت میکند اگر چه با اعتبار ظاهر ظاهر ابرار اهل کونین و بخاری از او اصره در تانج بندی جن
 روایت کرده و فرمود اتقوا من فرائض المؤمن فانه یبصر بنور الله یعنی تیر سید او را
 مؤمن کامل بدستی که آدمی بیند بنور خداست که در دل او است این حدیث را ترمذی از ابی
 و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده و مگر از آنجهله تاثیر است و این بر دو گونه است
 یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید او را جذب کند به سوی حق جل و علا و تقوی تاثیر و عالم کون و مباد
 که حق تعالی موافق دعای او و اراقه او ظهور دارد و حضرت زکریا علیه السلام هر گاه که نزد مریم
 میرفت رزقی نداشت و از غیب می یافت آن را بهین قبل است اینهمه اقسام ضرب و عادات
 از اصحاب و اولیای امامت هر ولایت مستلزم کشف اولیای الهام شان موجب علم ظنی
 است و اگر کشف کون به هم متفق شوند چون غالب شود و او را دود و ترقی و این تا چه و از این از
 عبد الله بن زید روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قوس طلب فرمود تا مردم بدان
 برای نماز جمع شوند خواب دیدیم که مردی تا قوس بدست دارد و گفت ای بنده خدا تا قوس را در
 گفت چه خواهی کرد گفت برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیا موزم بگو البسک
 از آن بیا موزم چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که
 این خواب حق است انشاء الله تعالی بر خیز یا بلال و او بیا موز پس من بلال را با خود
 پس عمره آمد و گفت یا رسول الله من هم اینچنین دیدم رسول الله فرمود فلیتصحح علی
 کردن و حافظ کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح
 نباشد بهیچ از ما باشد روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بعد

تفسیر این خواب

تفسیر

وفات غسل و اودن با کفنه که پیغمبر علیه السلام را بر سینه گنیم یا در پارچه او غسل مییم و برین باب
 اختلاف کرده اند حق تعالی بر اینها جواب انداخت همه شان بر یک رفتند و در خواب آواز
 شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان بر فاستند پس غسل دادند و بر پیرین او پالاک
 فقیص میمالیدند و **مسئله** اگر کشف و الهم مخالف حدیث احوال یا مخالف قیاسی باشد
 که جامع باشد نظیر ایه قیاس را در آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد و خطا در کشف
 و این حکم جمع علیه است در میان حلف و طعن چه اگر قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحیح قطعی
 است و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطائیه واقع
 میشود و وقتیکه در میان دو کشف اختلاف واقع میشود پیش هر کدام که شرع موبدان باشد اولی است
 بقبول و اگر شرع از ان ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او را
 و مقبول است چه اگر صوفی و عامه و شیعی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است کیس
 در امتعال و مثل است باینکه اگر صاحب کشف دوس باشند پس کشف صاحب صحو اولی
 او کشف صاحب سکر چه اگر حکام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان
 باشد نه یکی سیکه کشف اگر یکی مخالف شرع نشده باشد کشف آلس بهتر است که نادان
 کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی را که نادان مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است
 از کشف کسیکه غالباً مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی را است
 که منزلت او اقرب است بخدایتا اینهمه وجه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند
 ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر ده کس کشف شود و دیگر کشف بر یک کس
 شده کشف ده کس اولی و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف اقوی
 بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهم هم حکم کشف است و هر مرتبه کشفهای عهد و الف تا
 رحمت الله علیه دریافت باید نمود که از سر شریف صحر سر زده و کلامی مخالف شرع نیفتاده بلکه بیشتر
 را شرع موبدان است و بعضی چنانست که شرع از ان ساکت است و مرتبه او در ادلایار

کشف
 ترجیح
 سیکه

مثل مرتبه اولی العزم است و اینها چنانچه مذکور کرده شود انشاء الله تعالی و اینها همه امور بسیار
در کلام او بنظر انصاف بیند معنی نمی ماند اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن
کرده اند و آنکه از انبیا و نبی صلی الله علیه و سلم مخلوق شده و آنکه او محمد و الف ثانی است
جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه و سلم از شرع ثابت
است چنانچه بیان کنم انشاء الله تعالی پس بودن محقق باین کمالات ثابت شده به شرف
و اتبلع کشف مخالف شرع نیست **فاما** بدان سبب که الله تعالی که طرف عبادت
از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیا را انشاء الله تعالی و غیر آن درگاه و خرق عادات
آنها ظاهر نشده چنانچه اگر اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم خرق عادات می
نست حال آنکه اولی اصحاب از دیگر اولیا را انشاء الله تعالی افضل از پیش معلوم شد که تفصیلک بعضی اولیا
بر بعضی اکثر خارق نیست چنانچه عبارت از کثرت ثواب خارق از حکم است مناسط ثواب
که عبارت از خرابی و اینها محذوف کلمات اصحاب را در مناقب ذکر کرده اند بلکه کلمات را باقی
حکمه آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در چگونگیان هم میباشند همچنین مجدد در حق الله
و صانع عارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خارق مبدع و دیگران را خارق بنده و آنها افضل باشد
از صاحب خارق و خرق عادات کم است و مرتبه از ذکر قلب و تجویدی و فتح الاسلام خواجه الله
انصاری گفته که فراتر از عارفان مطلق است بدیانت استقامت طالبان و مقامات اولیا
و فراتر اهل ریاضت و کشتی مخصوص بدیانت صمد و احوال شایسته که غالب از نظر است هرگاه که
اکثر خلاق بدینا مشغول اند و از خدا منقطع و لای شایسته اهل است بسوی کشف احوال
چنانچه این را بسیار عده میدهند آنها با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و بسوی کشف اگر
اینها اهل الله می بودند احوال غیب خبر در بالشی چون انقدر خبر ندانند پس بگرچه خواهند دانست
اینچنین منافقان هم بعضی سید المرسلین میکنند این شیوهان باین خیالات فاسد و از بهر کلمات
و داستان خدا محرم اند و نمیدانند که حق تعالی در بار خود در میان خود خیرت دارد و کما و نشانرا میبرد

بسیار
تفصیل
کلمات

نموده
در حدیث

بسیار
تفصیل
کلمات

مستوفى شكنند **س** من غايم فاعلات قاطات **+** شعر ميگويم: انما سب حيات **+** فانيه
 انديشم و دلدازين **+** گويم منديش جز ديدارين **+** حضرت محمد و رضی الله تعالی عنهما نبي خود
 رسالت کرده اند که مجمع محي الدين ابن عربي بعضی جاهل شده است که بعضی اوليا کلامها کلمات
 بسيار ظاهر شده وقت رحلت آورده اند که کاشکی از انچه در کلمات ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر
 خلاق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرد و دلائل الله است حضرت محمد و رضی الله عنه
 ازین سخن دو جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت علی چه ضرورت ولایت بنتی است با خدا
 کسی از ان مطلع باشد یا نباشد آنرا در اولیا ما الله از ولایت خود اطلاع ندارد تا بدین بیان چه رسد بعد
 مرگ ثمره آن خواهد دید احتیاج بخوارق مراد نیامست که برای دعوت خلق اند ضرورت که برای
 خلق نبوت خود را بگویند و اثبات رسانند و یا دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر
 برای دعوت و کانی است علما و فقها بعد از شریعت دعوت میکنند و اولیا مریدان را اول بسوی
 بجا آوردن طاعت شریعت و دعوت میکنند بپیشکشها را ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که اوقات خود را بای
 معبود کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو حضور نگیرد و دین دعوت احتیاج کلام نیست
 جواب دوم آنکه مرید رنجه بر ساحت و هر لحظه کلامت شیخ در ذات خود تغییر احوال خود می بیند
 که دل مرده او را زنده کرده بشاگرد و مکاشفه سرافراز ساخته گرفته کردن مرده و نزد حوام عمده کار است
 و زنده نمودن روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کلامت و نظر مرید موجود است و برای خواص
 در کار نیست فائده بدانکه علامت ولایت است که تمام کمال استقامت داشته باشد پس شریعت
 که حق تعالی میفرماید ان کی یأمن بالله الموقون یعنی نیستند اولیا خدا اگر متقیان و باطنی اوستی
 باشد که هر گاهی کسی در صحبت او نشیند دل خود را بایل بیند خدایتالی و سوز بد بسوی او بیاید بعین
 او و آقام نویدی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم علامت او لیا رسالت چیست فرمود آنکه از دین آنها جدا یابد و این ماجرا هم اینچنین روایت
 کرده و غیر بنفوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بر سببیکه اولیا من از چوگان

استماع سوال
روحه

فصل پنجم
در بیان شجاعت

حکایت
مس

آنان سبب شد که یاد کرده شوند بپاد کردن آن دیا کرده شوم بپاد کردن آنها لیکن این دیانت را هم
 فی الجمله مناسبه بیاید و متکبر بودن شخص مانع این دیانت است چه بیست و چهار هر کار وی بهر چه
 و بدین روی نمی سود وجود این مراتب تاثیراتی است که در هر دلی بیانش و اگر در باطن او تاثیر
 قوی باشد بعضی که جذب کند و برید بسوی خدا تعالی و او را بمقام مرتب رساند و او را کامل گویند
 چنانچه در کمال مراتب بسیار اند و تکمیل هم مراتب بسیار اند بعضی او را در کمال خود تفوق دارند و در
 تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضی کمال آنقدر ندارند لیکن بجای آنکه خود رسیده اند و دیگران هم میتوانند رسید
 و اکمل من فضل الله تعالی مقام دوم در ادب مریدان طلب طریقت است
 کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چه اگر این احوال میسر نماید یا لا اله الا الله
 حق تعالی یعنی ائمه و مسلمانان بر هر یک کشید از امور معنویات خدا کمال میسر گاری یعنی در ظاهر و باطن
 چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از عباد و اخلاق کمال تقوی و احوال برای وجوب میباشد
 و کمالات تقوی بدون ولایت صورت نمیدهد چنانچه ذکر کرده شد در آیه اول شمس و حقه و کبر و ریا
 و سمع و عجب و منت غیر آن که در صورت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا که زایل نشود
 کمال تقوی چگونه صورت آید و این به خلق است از برای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از است
 و معیار است بصلاح جبهه که غرض صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و آنرا صوفیه فاضلی
 گویند و لایت عبارت از زنی نفس است صوفیان گفته اند که راهی که مادر صمد و نیم هم یکی هفت گاه
 یعنی قنای طاهره عنده عالم مر قلب و روح و شرف و جلال و قنای نفس و تصفیه لطیفه قلبیه که
 عبارت از صلاح جبهه است تقوی بکثرت افعال تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اذیتان
 واجبات و برپز کردن از منتهیات ادای فرامین و واجبات بدون اعلاص هیچ اعتبار ندارد فقال الله
 تعالی و اعبدوا الله مخلصا له الدين و برپز از منتهیات بدون قنای نفس صورت ثانی ببرد
 پس تحصیل کمالات ولایت از فرامین آمده لیکن چون حصول ولایت امر است و همی مقدر و نیست
 و تکلیف بقدر طاقت است و لهذا حق تعالی فرموده تَقْوَى اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ و برپز

و وجوب تکلیف
 و تکلیف
 و برپز
 و احوال
 و تقوی
 و طهارت
 و طهارت
 و طهارت

از آنها انکار و عیب جوی نگیرد لیکن خود بیت نکند و بعد نقص و تامل بیاورد و لا خذل استقامت
 شریع کند هرگز بر شریع مستقیم نه بیند هرگز بری سمیت نکند اگر چه خرق عادات بر وی
 او ظاهر باشد که احوال نفس استخوانا و مستند و احتمالی ضروری حقیقی سیف بر آید و لا یضیع منه
 آیتها و کلماتی که معنی و فرمانی کن گویگار و کافر با حقیقت اولی منتهی از اطاعت نمیکند
 پس از اطاعت گشت سبب بودن بهیچ وجه و بطالان و محبت او سلمان انقدر ضرر خواهد شد که صحبت اقم
 ضرر خواهد شد و حقیقت سیف بر آید و لا یضیع منه و کلماتی که معنی و فرمانی کن گویگار و کافر با حقیقت اولی منتهی از اطاعت نمیکند
 یعنی فرمان برداری کنی یا کردل اما قائل ساختیم از یاد خود و پیروی نکرد او و غرض خود را
 دست کار و پیرون از اندازد که شریع و تابع بوده عطف تغییر است بحقیقت به دلیل است
 بر غفلت قلب و فساد وجد یعنی انتخاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرمود
 اِذَا قُضِيَتْ فَتَنَاتُ الْحَسَنِ كَلِمَةً كَيْسَ يَكُنْ سَيِّئًا لِّاِحْوَالِهَا بِشِدَّةِ دَعْوَى وَلَا يَكُنْ
 برای نفس خود نه آنکه نظر به کمالات پدر و جد خود مریه بگیرد چنانچه رسم هر زاده گان است پس
 دعوی او صحیح است لیکن دعوی او بیینه و بر مان میاید و لکن خرق عادات که موقوف با تابع
 شریع و استقامت باشد به تامل و ولایت نمیتواند شد لکن دعوی بر این است که نمیتواند
 ثابت شده که در صحبت او و از دین او خدا یاد آید و دل از اسوا سر شود لیکن بر حامی انکار
 و اخبار در یافتن تاثیر صحبت و اول صحبت مخدر است پس بایک در مریان او کسی را
 که عالم و عاقل و عاقل پندار سوال کند و احوال تاثیر شیخ پرسد حق تمام میسر آید
 فَاَسْتَعْلَمُ اَهْلَ الدِّكَارِ كَيْفَ تَقْلَعُ لَعْنَتِي يَحْيَى سَوَال كُنْهِ اِذَا لِمَ اَعْلَمُ اَهْلَ الدِّكَارِ كَيْفَ تَقْلَعُ لَعْنَتِي يَحْيَى
 در سوال خدا فرمود علی الله علیه و سلم اِمَّا سَيَأْتِيكَ السُّؤَالُ مَعْنَى سَيَأْتِيكَ السُّؤَالُ مَعْنَى سَيَأْتِيكَ السُّؤَالُ مَعْنَى
 چهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او و او عادل باشد نه بیایر
 طلب جاه یا مال یا غیر آن و احوال و دفع بر وی نباشد و عاقل باشد که سهم بخدا و حق هم نباشد
 او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس اینچنین شهادت دهند زاده تر غلبه بر پیغمبر باشد

این حدیث در
 کتاب التوحید
 است

اگر کثرت روایات بعد از او ترسد پس قطع بهر سه لیکن غلبه ظن برای رجوع آوردن بحدیث مردی
 مستقی مستقیم الاعمال کافی است چه که وجهیت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگر چه
 متیقن نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید و در علم او
 و الا جای دیگر تلاش کند **مسئله** اگر شخصی بحدیث شیخ مدتی حسن اعتقاد و مانده بود
 او تا شیر یافت واجب است بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و اگر مقصود معبودش
 شیخ باشد نه خدا و تعالی و این مشرک است حضرت عزیزان را متنبه باین طریق نقیضند
 میفرمایند رباعی **باهر که نشستی و نشد جمع دلت** و در تو نزد صحبت آب گلست و ز نهار
 و صحبتش گریزان مباش و در ننگد روح عزیزان بهلت و لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد
 چه بجهل که آن شیخ کامل و کامل باشد و نزد او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر شیخ کامل و کامل باشد
 و ازین جهان رحلت فرمود و مرید بدرجه کمال نرسید واجب است که آن مرید صحبت شیخ
 و دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت محمد و صلی الله تعالی علیه و آله فرموده که صحابه کرام بعد از رسول
 کریم صلی الله علیه و سلم صحبت ابا بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند و مقصود ازین بیعت
 فقط امور دنیا بود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست
 پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست که ناقص را
 بهر وجه کمال رسانند الا نادرا اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل بدین
 از عصر محمد خدا تا این وقت برابر صحابه باشند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیا نباشد و چون
 فیض مرده کامل زنده باشد که در فیض و تنفیض مناسبت شرط است و آن بعد وفات
 معقود آری بعد فنا و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن شیخ آنقدر
 که در حیات باشد و الله تعالی اعلم **مسئله** اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تا صحبت
 وی و خود به بند واجب است بروی که صحبت او را بپذیرد و اندوختن دولت او محکم گیرد
 و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از جناب الهی سوخ و محبت او درخواست کند و در مثال

و کما
 و کما

بهر شیخ
 و کما

امر و انتهای از مناسبات او کوشش مینماید و باید در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد
 که از خود حرکتی سرزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است و باعث
 ترقیات و ناخوشی سدا ب فیض و فضیلت **مسئله** تقصیر در آداب شیخ حرام است که باعث
 ترقیات است حق تعالی میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَزُولُوا الصَّوَامَ أَنتُمْ بِلَهُكُمْ ذُوقُوا النَّارَ**
وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن كَحَبَطَ عَمَلُكُمْ أَن تَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا و آنکه
 مسلمانان آواز بلند نکنند بر آواز بنی و سخن بلند نگویند بحضرت و بمانند سخن بلند کردن شما
 در میان خود و بیشترید از انکار اعمال صالح شما ازین بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ
 تائب بپیر است پس آن آداب بنابر او مری دارد و چنانچه محبت بپیر فرض است برای هر کس که
 موصول است بخدا و محبت او موجب است محبت خدا را و محبت او موجب است محبت خدا را
 و همچنین محبت بپیر فرض است که او بنیابت بپیر موصول است بخدا و محبت او موجب است
 بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرر است که پیر خود را بر دیگر نشانج مقضیل دید و بعضی
 گفته اند که این عقیده باطل است باینکه هر دو حق و کل دی علمه علیه فقیه میگوید مقضیل
 بر دو نوع است یکی با اختیار و در صورتی که مقضیل نیست که پیر خود را در حق خود و دیگران انفع
 و این صریح است دوم بی اختیاری دان از اثرات سکر و فراط محبت است پس چون
 محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در نظر محب با نسبت فضائل محبوب کشوریده میشود و او
 معذور است بسبب سکر و سوا این و در ادل این سخن معنی مذکور **مسئله** مرید را بر شیخ
 اعتراض کردن ناپایگدانی موصول فیض است و دلیل آن قصه حضرت موسی و خضر است
 علیه السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد و خضر از وی عهد گرفت بر آنکه آنچه عمل کنم بدان
 اعتراض نکنی حیت قال انك لن تستطيع مع صبري و کیف تصور علی صالحو خط و صبر را
 حتی لحدث لك منه ذکر آ یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت
 و چگونه صبر کنی با آنچه از حکمت آن علم ندی گفت موسی انشاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت

آداب
 شیخ

پیر عالم را می دانست

پس خضر علیہ السلام گفت پس و ال کنتی از گروه من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از اعتراض
موسی علیہ السلام جدائی شده قال هذا افاق بدینی و بدینک موسی علیہ السلام اعتراض
بر خضر علیہ السلام بنابر ظاهر شمع کرد و حکمت آن اطلاع ندانست خضر گفت این چنان
بیان من در میان تو فافصح کلام و دانست که شیخ صاحب استقامت و تقواست
اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که مخالف شمع باشد و انصورت بر شیخ اعتراض نکند
بلکه تاویل کند اگر نداند بر حد معمول کند و اگر قول باشد حل کند بر سبک یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
و اگر البته محصیت باشد تا هم آن ولی را انکار کند و گوید که آن فعل را انکار کند که بزرگان گفته اند القطب
قد یزول یعنی از قطب هم گاهی زوال واقع میشود تا خضر رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بدو از وی نه و تقدیر زوال واقع شده و او را حق تعالی بتوبه و توفیق داد که خود را بر حرم کشاید
و اگر شخصی است که شناسا و منق است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او
ضرورت نیست **مسئله** حیا نچه تفریط و تقصیر در ادب باشد حرام است و اطاعت
بهتر است که تفریط لازم آید و جهل الهی نصاری و تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند
پس خدا گفتند از تفریط در ادب حق تعالی لازم آید و در تقصیر در تعظیم علی مرتضی رضی الله
عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی بسوی او جاری
و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در ادب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفا ثلاثه
لازم آمده **مسئله** او یا را علم غیب نباشد مگر از معنیات بطریق خرق عادات بکشف
یا الهام آهنا علم منہ و علم غیب مراد او یا را گفتن کفر است قال الله تبارک و تعالی قل لا اقول
لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب یعنی بگوایم محمد صلی الله علیه و سلم نمیگویم
من شما را که نزد من خزائن است یا که از علم بدیم و نمیگویم که من علم غیب دارم
وقال الله تعالی و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکند
چیز را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد این مدعا

ورم میگردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر
 یعنی بدینگونه بخشید ترا خدا و گناهان ترا اولین آخرین مرا و گناه ترا اولی است فرمود
 اولاً کن عبدنا فکون یعنی ایانباشم من بنده کمال شکر کننده مسلم
 کامل اگر کسی کامل تر از خود بنده باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی از
 فضیلتی بنده باید که آنرا طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از حضرت کرد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم است را درود او خست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
 و علی آل ابراهیم یعنی ای رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد و چنانچه رحمت فرستادی بر ابراهیم
 و آل او حضرت محمد در صحنی الله عنه منیر باشد که مبدء تعین محمد صلی الله علیه آله و سلم محبوب
 صرف است و مبدء تعین ابراهیم علیه السلام خلقت که زمینه پایه تعین محمد است صاحب ولایت
 محمدی را ولایت ابراهیمی ضرور است که زمینه پایه و سبب است لیکن چون محبوبیت صریحه
 میخواند که محبوب بر زمینه پایه توقف ننماید و در مقام خلقت هم فضیلتی عظیم است که که زمینه پایه
 از محبوبیت صرف است رب العالمین خود است که تفضیل مقام خلقت هم بعضی بیرون محمد
 و اتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر کین آن سرور محبوبان باشد فان العبد و مانی
 ید لا ملک ملو له یعنی غلام و آنچه در دست اوست ملک خداوند است حق تعالی بعد
 از ارسال این دعاستجاب گردانید و حضرت محمد در آن یکی از اتباع آن سرور است بدلت متنا
 آن سرور علیه السلام این سرور را کرده تا آنجا که برین سخن غفرت اعتراف میکنند حبیب
 اگر بنده بر تو شیخ شریف و خسته آفتاب را چه گناه و تقصیری این ماجرا را بی برهه روایت میکنند که فرمود رسول
 صلی الله علیه و سلم کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحیت وجدها فهو حق بها یعنی حق درین کلمه است
 است هرگاه که یابید پس ملائیکه را بفرست تا آن کس را که کمال قدرت ارشاد و تکوین باشد تا بنده را یابد که برود من
 عرض کنند تا مردم از آنها طلب فیض کنند و از طمع و انکار مردم پاک نداند - رسول خدا فرمود
 لایزال من یحیی امة فایسته با امر الله لا یضرهم من خذله و لا من خالفه یعنی همیشه با من است

این دعا را در هر روز بخواند

از امت من جماعتی ایستاده بکار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و هزرنهنگد اگر کسی
 بدو کاری نشان بخند یا مخالفت نشان کند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیا است و اولیا بنیاد
 انبیا این کار میکنند این منصب عظمی را برای انکار سفیهان ترک ندهند حق ثلثه سفر مایه
 خان کذب و کذب رسول مرفیله سجاد و ابالبینت و الزهد و الکتاب المنیر یعنی اگر
 کذب کنند ترا مردم غم خورند و بدستگیر کنند کذب کرده شده اند و سولان پیش اینها حال آنکه آورده
 بودند شواهد النبوت و عزات کتاب های روشنی بخش حدیث فضل العالم علی العابد کفضل
 علی ادناکم الی الله و ملائکته و اهل السماوات و الارض حسی المنة فی جرحها و حتی
 الحوت فی الماء یصلون علی معلم الناس الخیر و رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
 یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر او دایمی شاهد حق تعالی و فرشتگان اهل آسمان
 و زمین تا مورچه و دای بر آموزنده خیر در دوزخ می رسند **مسئله** هر که دعوی ولایت و ارشاد و پیش
 کند برای طلب جاه و باست و مال بران خلیفه شیطان است مثل سلب کذاب و من اطمین
 مصون افتد علی الله کذا یا و قال حتی الی ولی یخرج الیه شیء و من قال سائل مثل ملائک
 و نبوت ظالمه اگر کسی که بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حال آنکه نشده باشد
 یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه خدا نازل ساخته که او شیطان از راه خدا باز میسر و دروغ
 باشد **مسئله** اولیا را عبادت است که اظهار نمایند انعام حق تعالی را که در حق آنها شده
 و مرتبه و درجه و تزیین الی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانچه قضایه غوث الثقلین
 و سکا تیر حضرت محمد و الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر انان ملکا است چرا که حق تعالی پیوسته
 و اما نعمت ذلک الحدیث یعنی نعمت پروردگار خود سخن بگوید و اول کریم صلی الله علیه و سلم
 فرموده ان الحدیث بالنعمة مشکک یعنی سخن گفتن بنعمت مشکک است و بهیچ زیاده
 کرده و ترک کفر یعنی سخن گفتن با نعمت خدا مشکک است و ترک آن که این نعمت است و
 ابن جریر در تفسیر انابی بصر غفاری روایت کرده که مسلمانان یعنی صحابه پیداشد که شکر نعمت

که شما انهارا بنام خدا چنانکه حق تعالی میفرماید **لَنْ تَشْكُرُوا كَرِيمًا** و **لَنْ تَكْفُرُوا**
عَنْ آيَةِ الْكُفْرِ یعنی اگر شکر فرمایید که نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت فرمایید کرد
 هر آنکه عذاب من شد بد است حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و بدین فرود
 و ابو نعیم و طبرانی روایت کرده که عمر بن الخطاب بر منبر آمد و گفت **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا**
لِهَذَا یعنی حمد مر خدا ایراست که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست پست از من
 فرود آمد مردم از وجوه این سخن پرسیدند گفت گفته ام مگر بهای شکر نعمت بن ابی طالب از نعیم
 روایت کرده که با حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کرد و من صافه نمودم و از و تقسیم
أَمَّا بَعْدُ و **رَبِّكَ مُحَمَّدٌ** پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان علیه صلح کند خبر دهد از آن مردم خدا
 خود را درین باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صلح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی
 او را کفایت خود و تقاضای من فرموده و گفت که هر کس **أَلْفَسَكَ** یعنی نفس خود را با پاکی یاد کند
 جواب داده شود که ترک نفس و انهارا نعمت در صورت با هم التماس دارند لیکن در حقیقت تقابلند
 اگر کمال الله را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن ترک نفس نیست و کبر است
 نهیم مگر آنرا نسبت خدا تعالی کند و خود را فی نفسه متعارف بشیر و اند و انقیاد خود بوجوب عاریت
 بحول و قوت الهی بآن کمالات و البته شکر الهی بجا آرد و انهارا نعمت گویند این معنی هر چند
 در لغت عوام التماس دارند لیکن نزد خدا التماس ندارد و الله **يَعْلَمُ الْمُتَعَبِدِينَ مِنَ الْمُصْلِحِ**
 حق تعالی میداند چه با چه از صلح از و یا نه الله که از رایل نفس پاک الله متصور نیست
 مگر انهارا نعمت پس این امر اگر از تقابل ظهور آید اعتراض بر و نشاید که حسن من مایه به است
 لیکن مرید را با پاکی که ترک نفس من نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را همیشه
 مستمور و در حق بر تکیه تکمیل رسد و شهادت اکابر و الهامات متواتر بلیغ شود و از انهارا
 کند تا مردم منزلت او دریافته اند و استفاد نمایند و شتاق آن کمالات شود **فصل**
 شیخ را با مرید سلوک باید کرد **مسئله** باید که شیخ حریص باشد به افشای طریقه و

آنحضرت میگفت هر دوی آن مرد و از راه شقاوت بجناب آنحضرت سخت ادا دینی کرد و بسیار از آنرا
در جوابش بیخ گفتند بروند و بگویم آمد تا آنحضرت آنچه گیرد و استغاده نماید و آخرتم که در این
رسانم آنحضرت مرا منع فرمودند و بران مرد متوجه شدند و قسمی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند
در باره او نیز توجه فرمودند و فقیر ازین معنی بسیار تشکیر شد و از سبب بسیار عفتن او با سایر
مخلصان ادا جناب التماس نمودم آنجناب فرمودند که ای مرد صاحب اگر من او را در جوار
میکردم و توجه نماید حق تعالی در من می پرسید که من در سینه تلاذی و ولایت کرده بودم و یکی
از پندگان من طالب آن نعمت بودم چرا محروم داشتی و آنوقت چگونه میگفتم که الهی این مرد را شام
داده بود لهذا او را محروم داشتم و آن جواب مقبول می افتاد چندگاه ساکت ماندم با تشکیر بعد
چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگر چنین او را مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص
را با منافق کس برابر میکند و الله یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حقیقت کار بدست خداست پس
نمیرسد گرچه و شان مخلص موجب این قصه همان ماند که خیاره عبد الله بن ابی بن سلول
منافق را که بار بار در جناب آنحضرت علیه السلام ادا دینی کرده بود و یکسری از مومن مخلص بود
بجناب آنحضرت با التماس آمد تا آنحضرت هر دوی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت بفرمود
شما را تا نزد محمد بن خطاب رضی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این هر کس است
که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده آن نشنیدید که یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ
هَرَّوْا فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان مفاد ما هرگز نخواهد بود
خدا آنها را آنحضرت علیه السلام علیه وسلم قول عمر رضی الله عنه فرمودند که من زیاده نماز استغفار و بار
برای او استغفار خواهم کرد و آخر الامر آنحضرت نماز بخواند و استغفار و حق آن منافق
حق تعالی قبول نکرد و آیت نازل شد لَا تَقْصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقْدِرْ عَلَى قَوْلٍ
یعنی ما دشمن کسی از منافقان گاهی و استاده مشورت بر آیت دیگر نازل شد استغفروا
أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَكُمْ لَغَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ یعنی استغفار کن یا نکن برای منافقان هرگز نخواهد بود

خداستعالی آنها را بعد از آن باز آنحضرت بر جنازه کسی از سناضان نماز خواندند **مسئله**
 صاحب سناضان را شاید که خود را با دقار دارد و در دوازه بازی و اختلاط کشاید چه اگر مشک و
 از نظر مرید کم شود و دوازه نفس آنها مسدود گردد و در حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم مروت
 که مَرَبِّیَ لَا عَن بَعْدِهَا بَیْهَ وَ مَن یَا عَن قَرِیبٍ اَحَبَّ اِلَیَّ یعنی هر که آنحضرت را مسدود دارد
 بروی هبیت و رعب آنحضرت می افتاد و بعد از آن محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله**
 و نیز بعضی مرید آنرا بعضی ترجیح میدهند بر کسی بلکه طلب خداستعالی زیاده داشته باشد این ام که تمام
 ما بنیا از اصحاب کلام بود روزی نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله مرا با منور آنچه حق تعالی
 ترا علم داده است بدان وقت ریش بر میان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند آنحضرت علیه السلام
 بترغیب و ترهیب دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب این مکتوم سبج را فرمود
 چون آن مرد ناپیدا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را شنید و حکمت در مشغولی بر میان
 قریش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف با سلام میشدند و این مکتوم
 مرد مخلص بود و در تعلیم او اگر دیر میشد ضرری نداشت بعد از عتاب آمد و گفتس و تقی لی آن بگوید
 ای حکیمی یعنی ترش روی کرد و در گردانی نمود و فتنه آمد نزد او ناپیدا چنین آیت نازل شد که
 هر که در طلب خدا محکم تر باشد و تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود
 اِذْ لَمَّا کُنْتَ لَی طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَاجًا وَ قُلْ لِّکُم مِّنْیَ رَاطِبٌ مِّنْیَ قَاطِبٍ اَدْبَاش **مسئله**
 ازین صاحب ارشاد را میباید که هر کس نماند که سبب بر اعتقادی خلق الله باشد چنانچه قریه
 ملائکه آنها تجویز کرده اند که آنمعی و کارخانه ارشاد و محل باشد و آنها صوفیه گفته اند که بر این نکته
 حقیقین اخلاص المریدین که منصب ارشاد منصبی عالی است نیابت رسول صلی الله
 علیه و سلم است حق تعالی میفرماید اِنَّا ارْسَلْنَاكَ شَهِیدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا قَدْ اَعْبَا اِلَیَّ
 یا داود فَاَسِرْ لِحَاجَتِیْ مَدِیْتِیْ کَ تَرَا فَرَسًا دِیمَ مَا تَلْشَاهُ بَاشِیْ بِرَ اَعْمَالِیْ مَت وَ حُشْرِیْ
 و منی کوه کاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و رهنمائی بسوی خدا باذن او باشی

ترش روی
مدیستی
فرس را

چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات نایب است دارای از حسن بصیری روایت
کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم
بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول میبود و دوم همیشه شام شب قیام میکرد و در روز
همیشه روزه میدادند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابدانند
مضیلت نیست براد نایب شما مقام چهارم در اسباب قرب الهی و ترقی دران بدانکه
علت موجب قرب الهی جذب الهی کشش خداست آمده خود را بسوی خود این جذب گاهی
بی توسط امری باشد و آنرا اعتبا گویند و اکثر توسط امری باشد و آن متوسط و چیزی است حکم
استقرار یکی عبادت و صحبت انسان کامل کلل تیر چند سالی که توسط عبادت باشد از تیر
عبادت گویند و آنچه توسط صحبت باشد آنرا تاشیخ نامند این کلام در علت فاعل است و
علت قایل استعدا است که حق تعالی در انسان و ولایت کرده است که در کلام مجید از ان
خبر میدهد فطرته الله التي فطر للناس علیها یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن
قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده من مؤدیه الا قد یکنی کذله انظر فیهم انما
یموت دایه او یبقی بینه او یحسب بینه یعنی نیست هیچ که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود و بقیه نیست
اسلام پس ما در و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت
اند رسول الله فرمود صلی الله علیه و سلم الناس معادن مکعده الذهب فی الفضل
یعنی حبش انسان کان است مثل کان بار زعفران از جاتی زر مییابد و از جایی نقره و از جایی
آهن و مانند آن و موانع قرب الهی از رایل نفس اند و حبس عناصر و غفلت لطائف عالم مرد
هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز
علت اند برای دفع موانع **فصل** در سیر اخلاقی و نفسی ازین بیان واضح شد که ناقصان را
برای تحصیل کمال از دو چیز جاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و عبادات است
تجویز شیخ کامل کل که دفع موانع کند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم کند که

بمجاوبت لطائف عالم خلق لطائفی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند و دم جذب
شیخ کامل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از تحفیض با وج رساند و اولیای اکثر طریق
سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر بر آنکه رفع موانع را مقدم دارند از تحصیل مقاصد پس مرید را ام
کنند با فکر و ریاضت نفس و تصرف خود را در اعدا و استووجه دارند تا که لطائف عالم امر فرکی
و معصیتی شوند و نفس با خلاق در ضیاء از لوبه و اناسیت و در هر دو کل و صبر و رضا و سائر مقامات عشر
مستقیم شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدایت و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک را سالک میزد و بگویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان
بیشتر کینه عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه کنند
و سیر یکایک لطیفه را از وی است تا آن روز که بر شود حکم بصفا می آن لطیفه بکنند قلب او زرد و روح را
نور سرخ و سیر را در پناه و خفی را از نور سفید و اخفی را از نور سبز میگویند چنان سیر بسیار دور و دراز
است و مشقت بسیار دارد و نگاه باشد که صوفی در اثنا سلوک بمیرد و از مقصود نا کام رود و لهذا
حق تعالی حضرت طریقه بکشند و به تقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه
الفا و ذکر و در لطائف عالم امر میکنند تا قلب روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و متسلک
شود و این سیر را سیر نفسی گویند و در ضمن این سیر نفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف
عالم امر غفلت نماید و در تهاجم بر طرف شود و در سیر حاصل شود بعد از آن برای تزکیه نفس و قالب
مرید را بر ریاضت امر میکنند پس مرید را بر ریاضت و ادا و توجهات شیخ تزکیه نفس عناصر هم حاصل
شود و این سالک را میزد و بگویند و این سیر را اندراج الهیات فی الهیات گویند که
جذب که آخر کار بود و ابتدا مستخرج شد و چون بعد فهای لطائف عالم امر را ریاضت کرده شد
و صولت و شدت نفس را محابست لطائف عالم امر گم شد و ریاضت بروی آسان گشت ثواب
عبادات بعد فهای لطائف زیاده شد و از چنجات این سیر اهل واسعه شده و اگر مریدین
سیر پیش از کمال بمبر و محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قالب در اول محبت بدست آمده

سیر سیر

والله اعلم **فصل** در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی بقسمی ترقی پذیرد
که معتبر باشد و از عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتبر به چه که ثواب عبادات
ناقص کمتر است از ثواب عبادات کاملان چنانکه بالا گذشت که عبادت همه عالمیان بمنزله
ظلم است و عبادت ولی پس از این چنین فرق است در برکات عبادات شان متلیح گفته
که از عبادت ناقص بقدر قرب حاصل میشود که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت
کند تا به درجۀ ادنی اولیا برسد و مرتبه ولایت یابد قوله تعالی **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و الله و
الکبیر فی یوم کان یفتکر یعنی **الْفَتْحُ** یعنی بالا می رود ملائکه و جبریل بسوی حق
در روزی که معلمان پنجاه هزار سال است گویا کنایه از آنست و چون تمام عمر دنیا هم آنقدر
پس حصول ولایت بجز در ریاضت و مجاهده مقصود نیست - مولوی روم میفرماید **سیر**
سیر وادب ششوی بگرد زده راه سیر عارف هر دوی تا تحت شاه بد پس باید دانست که متلیح
که مریدان را بر ریاضت و مجاهده امر میفرماید مقصود از آن تصفیه فناء صراست و ترک نفس
حصول قرب بلکه تصفیه و تزکیه هم بجز عبادت نمیشود تا که تأثیر صحبت متلیح با وی یار نمیشود
مسئله بعضی اصحاب برخاسته میگویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد
آن عبادت برای ازاله زایل نفس تاثیر تمام دارد لهذا ذکر چهار بر عینیت و خلوة مانوس
و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن از آن مستنبط میشود که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده **حِصَاءُ امْرِئٍ الْقِيَامِ** یعنی حصی شدن است من روزه داشتن است یعنی سکر
شهرت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت است لهذا رسول کرم
صلی الله علیه و سلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرمودند نماز را و حضرت خواجه عارفان
خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه و امثال شان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق
سنت است عبادت مفید تر است برای ازاله زایل نفس و تصفیه عناصر و حصول
قرب الهی لهذا از بدعت حسن متلیح بدعت قبیح است چنانکه رسول الله فرموده **و الله**

علیه وسلم کل محدث بدعت وکل بدعة ضلالة پس بنیاد حدیث است که
 کل محدث ضلالة و بدعتی است که لا شیء من الضلالة بعدایة فلا شیء من
 المحدث بعدایت و نیز در حدیث آمده ان القول لا یقبل ما لم یعمل به و کلامها
 لا یقبلان بدون البتة والقول والعمل والبتة لا یقبل ما لم یوافق السنة یعنی
 سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول نیستند
 تا که موافق سنت نباشد و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب
 نشود و اگر مشقت را بر حصول مرتبه دفع رذائل بدعت بودی رسول کریم صلعم از آن منع نفرمود
 ابوداود و از انس ابن مالک روایت کرده کانتند خطا علی انفسکم فان قومنا سبوا
 علی انفسهم فشد الله علی انفسهم قلله بقایا هم فی القوا انفسهم بها نیتا بک
 ما کتبنا علیکم یعنی سخت گیرید بر نفس های خود بدستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود
 پس حق تعالی بر آنها سخت گرفت این باقی ماندگان آن فهماند و صومعه ها و دیگر اینها
 تقصاری احتیاط آن کردند و بر بانیست فرموده بود خدا بر آنها در همین مردیست که ستر
 بر زوار روح رسول الله صلعم علیه سلم آمده و از عبادت رسول الله برسد و ادبهاست
 مومنین از عبادت رسول کریم با آنها نشان دادند آنها از آن دانستند و گفتند که یا رسول الله
 چه برایت و دشان اوق تعالی فرموده لیخبرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
 یعنی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم و دم گفتم که من همیشه بیدارم و بیدارم
 افطار میکنم تا آنکه گفت که نخل نکرده ام و باز آنان سر و کار ندارم رسول کریم صلعم علیه وسلم
 چون در خانه آمده این قصه شنید فرمود یا الله انی احبکم من الله و القسکم له
 یعنی من بدستیکه نسبت شما خوف خدا نبوده دارم و متقی تر هم لیکن من روزه دارم و افطار
 میکنم و شب نماز میکنم و خواب هم میکنم و با ذناب صحبت میدارم پس هر که از سنت من
 چیزی را بگذارد از ضرر تا ابدان من نباشد اگر کسی گوید که من بر این صحبت شاکر تریات میکنم

بنیاد حدیث است که کل محدث ضلالة و بدعتی است که لا شیء من الضلالة بعدایة فلا شیء من المحدث بعدایت و نیز در حدیث آمده ان القول لا یقبل ما لم یعمل به و کلامها لا یقبلان بدون البتة والقول والعمل والبتة لا یقبل ما لم یوافق السنة یعنی سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول نیستند تا که موافق سنت نباشد و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب نشود و اگر مشقت را بر حصول مرتبه دفع رذائل بدعت بودی رسول کریم صلعم از آن منع نفرمود ابوداود و از انس ابن مالک روایت کرده کانتند خطا علی انفسکم فان قومنا سبوا علی انفسهم فشد الله علی انفسهم قلله بقایا هم فی القوا انفسهم بها نیتا بک ما کتبنا علیکم یعنی سخت گیرید بر نفس های خود بدستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود پس حق تعالی بر آنها سخت گرفت این باقی ماندگان آن فهماند و صومعه ها و دیگر اینها تقصاری احتیاط آن کردند و بر بانیست فرموده بود خدا بر آنها در همین مردیست که ستر بر زوار روح رسول الله صلعم علیه سلم آمده و از عبادت رسول الله برسد و ادبهاست مومنین از عبادت رسول کریم با آنها نشان دادند آنها از آن دانستند و گفتند که یا رسول الله چه برایت و دشان اوق تعالی فرموده لیخبرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر یعنی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم و دم گفتم که من همیشه بیدارم و بیدارم افطار میکنم تا آنکه گفت که نخل نکرده ام و باز آنان سر و کار ندارم رسول کریم صلعم علیه وسلم چون در خانه آمده این قصه شنید فرمود یا الله انی احبکم من الله و القسکم له یعنی من بدستیکه نسبت شما خوف خدا نبوده دارم و متقی تر هم لیکن من روزه دارم و افطار میکنم و شب نماز میکنم و خواب هم میکنم و با ذناب صحبت میدارم پس هر که از سنت من چیزی را بگذارد از ضرر تا ابدان من نباشد اگر کسی گوید که من بر این صحبت شاکر تریات میکنم

در صفات و صفاتی باطنی می باشد که آنرا آن فیتو انهم کرد گفته شود که گشتن و غرق شدن
و تصرف در عالم کون و فساد از ریاضت دست میدهد و لهذا حکمای اشراقیین و
جوگیان میگویند بدین معنی میباشند و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است
بجز و موثر یعنی خفته و زایل نفس و قیل شیطان و وسوسه بی طریقت ممکن نیست -
بیت محال است سعدی که راه صفا به توان رفت جز در پی مصطفی و صلی علیه
و سلم اگر کسی گوید که اگر چنین باشد پس باید که در سلسله که ریاضت شاقه استعمال کنند
کسی بمرتبه ولایت نرسد و این باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند
بعضی ازان و متابعت توفیق دارند بر بعضی و اگر به علت راه یافته در بعضی اعمال آنها
راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب از دیاد قرب نباشند دیگر اعمال موافق سنت و صحبت
شیخ مکمل آنها را و تکمیل میکند و بدرجه کمال میرساند علاوه آنکه آنچه به بحث در بعضی
اعمال آنها راه یافته بنا بر خطا و اجتناب است و مجتهد مطلق معذور است و بکدره ثواب
دارد و مجتهد معصوب در درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عاقبت بر فقها بکدره تمام عالم
تنگ میشود و الله تعالی علم **فصل** در تاثیر شیخ بآنکه ناقص و کامل هر دو موجب
کمال خدای آنها اخذ فیض میکنند آنها مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولو الامر
مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند **مسئله** ناقصان در حصول ولایت
نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان چرا که تنها عبادات آنها نمیتواند تمیذ شود چنانچه بالا آمد
و عجب مطلق که آنرا اجتناب گویند در حق شان مقصود نیست برای عدم مناسبت او
بالحق تعالی پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام مقصود نیست مگر توسط شخص
که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن سؤل الله
است یا نائب او به وزن نائب مناسبت ظاهری با مستضعفان و حصول فیض میشود
است حق تعالی میفرماید تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

علیکم السلام وعلیٰ آله وعلیٰ سلفکم وعلیٰ ائمه وعلیٰ اولادکم وعلیٰ اصحابکم وعلیٰ
 برائتیه من غیر ما دیم بر آنها از آسمان فرستاده را بعنوان رسالت و لهذا بعد وفات رسول
 صلی الله علیه و سلم از قبر شریف فیض می تواند رسید اعمد المناسبتة المصوبه
 پس اسطریژی باید نایب پیغمبر و وارث او و قال علیه السلام العلماء و درگاه اکابر
 علمای طایفه و باطن و اشراف و غیر این اند **مسئله** بعد از آنکه شخصی مرتبه کمال
 رسد و از حجاب الهی بیواسطه فیض می تواند رسید و از عبادات سهم ترقیات می توان کرد
 حق تعالی می فرماید و ان یجدوا اقرب یعنی سجد کن و با خدا نزدیک شو و از قبر شریف
 رسول کریم و از قبر اولیا سید اخذ فیض می توان کرد **مسئله** مقصود اصلی از احادیث
 همین تاثیر صحبت است چرا که مسائل فقه و عقاید از لایحه هم استفاده می توان کرد و چنانچه
 حدیث جبریل و لایحه یکدیگر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده لهذا جبریل کجا که
 می آمد و نیکوکاران جبریل است آمده پیش شما تا بیا موز و طهارت شما پس برساند
 تا به سوخت نیست که تاثیر صحبت که مثر و لایحه است و لهذا رسول از شیشه آمده اند
 حق تعالی می فرماید لقد جاءکم رسول من انفسکم هر آنکه آمد شمارا رسول از جنس شما و
 فرود و لو کان فی آله من مملکة لم یستون الا که **مسئله** بعضی کسان را که معتقد
 بسیار قوی داده است حجاب باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بهتر
 ولایت رساند و آنرا ایسی گویند چرا که اولین قرنی بی دریاقت صحبت سید البشر صلی الله علیه
 و سلم اخذ فیض از انجذاب کرده **مسئله** ریاضت تنهایی تاثیر صحبت برای ازاله رذایل
 نفس و حصول ولایت کفایت نمیکند و تاثیر صحبت اینها که بالا صلا کمالات و لایحه
 و کمالات نبوت نیز حاصل می دارند و تاثیر صلی که کسی که بتجرب کمالات نبوت دارند چنانچه
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم هم برای دفع رذایل نفس و حصول ولایت کفایت
 میکنند لیکن نه آن مشابهت که در یک دو صحبت کفایت کند بلکه در مرتبه تاثیر صحبت

تاثیر صحبت

در مرتبه

دیگر او را بدون ریاضت مرید تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب الهی بر او بیاید
بدون ریاضت و سلوک آن است **فایده** جذب الهی که بواسطه انبیا علیهم السلام
است اجتناب صرف است همچنین آنچه بواسطه انبیا است و آنچه بواسطه اولیا است هر دو
صرف است که موقوف است بر نیابت و آنچه بواسطه ارباب کمالات بنو است اصحاب نیابت
یا غیر آن اجتناب است که در آن بوی هدایت است یا هدایت است که در آن بوی اجتناب
اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتند لایق است **و الله یحکم فی الدین** و کثیرا و یحکم فی
الدین **مک** یعنی حق تعالی اجتناب میکند بر کسی که ایضا یعنی بدون هیچ او بر گزیده میکند و هدایت
میکند کسی را که رجوع می آرد **مسئله** جذب مطلق که عبارت است از اجتناب چنانچه انبیا
را می باشد سبب مناسبت با سبب فیاض اولیا ما هم دست میدهند لیکن بعد حصول مناسبت
ما هم با حق تعالی چرا که این از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن مناسبت متبدل شد پس
معلوم شد که صوفی چون سیر مریدی حاصل شود و دیگر منازل طی کرده مقام محبوبیت رسد
در مقام نبوت رسول خدا صلی الله علیه و سلم محبوب خدا گردد و در وقت اجتناب او به نیابت
موقوف نباشد پس از آن آنچه ترقیات او را خواهد شد سیر مرادی خواهد شد **مسئله**
گاه باشد که اجتناب و جذب مطلق مرید را دست دهد و پیر او را دست نداده باشد پس درین
صورت مرید از پیر افضل شود مراد و می اگر شیخ تلج الدین روایت کرده که گفت که گاه پیر
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بر وی نگذازد از حقن پرسیدند
که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین علی السلام بن شمس بود اکنون ده در دیار است و منخ در
آسمان است و منخ در زمین است - از شمس پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین
حماد و باش و اکنون از دور و دریا مجورم در یاس نیست و در یای فوت **مسئله** هر چند مرید
از پیر افضل شود لیکن حق ترمیم شیخ برگردن او باقیست **فایده** چون مذکور شد که
ترقی در قریب از سه چیز است برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق پس باید دانست

در این مقام
که پیر را دست
نداده باشد

که از بركات عبادات فوت و دست بردارست حاصل میشود لیکن در یک مقام ترقی از
مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و از ان بولایت علیا و از انجا بکمالات
نبوت تواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ و از حدیب
سطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ما شاء الله تعالی دست میدهد و الله تعالی علم
فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه و تعالی در انسان استعداد و قرب و معرفت خود
نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی
هر آنکه پدید آید اگر دیم انسان را در بهترین تعقیقت یعنی استعداد کمالات دارد و بیشتر و کردیم
او را پایین تر از پایین تا آنکه مثل خود را یا ناچیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد
و عمل صالح کرد قال علیه السلام ما من مؤمن و مؤمنة الا و کذب فی قلبه و یفک فی لسانه و یخون
بکفایت لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام الناس معادن
مکعادهوا الذهب و الفضة حیاءکم فی الجاهلیة حیاءکم فی الإسلام اذا فقهتموس
چنانچه در معادن مختلف است ذهب و مسکن آهن و نحاس نیست و ابلت آهن
در مسکن و مسکن نیست همچنین افراد انسانی قابلیت متغایره دارند قال الله تعالی
و قد خلقکم احوارا یعنی بدرستی که خدا شما را بر چند طرز پدید آرد این کیفیات ناشی اند از صفات
فصل غماص از شدت و ضعف مانند آن هدایت و صفات هر دو جای ظاهر میشود
حیاءکم فی الجاهلیة حیاءکم فی الإسلام بران ولالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد و
در حق عمر فرمود حیاءکم فی الجاهلیة و خلت فی الإسلام و نوعی دیگر است بسبب اختلاف
استعداد انسانی که حری او ظلال اسم الهی اند باطلال یکمرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی
ما یعلمه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسم الهی اند و بعضی ظلال اسم المصل این نوع استعداد
مستلزم هدایت و صفات است هر که مبدء یقین او ظل اسم الهی است برآینه هدایت

خواهد رسید و هر که مبدء رتقین او طول اسم المفضل است او هر آینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن
مبدء رتقین شخص طلال اسم الهاد لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر که حق تعلیم
بفضل خود بمرتبه رساند آن زمان تفرقه مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدء رتقین است
باصول ظاهر خواهد شد هر که مبدء رتقین اعلی و اقرب باشد ولایت او شرف خواهد بود
صدیق را چون مبدء رتقین دائره طلال لفظ اعلی بود آنحضرت در مرتبه ولایت هم سبق
و اشرف آمده **مسئله** ثمره اختلاف استعدادات جنوع ثانی یعنی باعتبار مبادی
تغیبات در ولایت ظاهر میشود و خصوصاً در ولایت صغری در ثمره اختلاف جنوع اول
در جمیع مقامات ظاهر میشود چرا که معامله با طائف عالم امر و فیوض مبادی تغیبات در ولایت
صغری است و چیزی از ان در ولایت کبری هم دورا گذرد و از ولایت کبری معامله باطن
است و در ولایت علیا با عناصر سه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و مافوق آن
و جدانی و الله اعلم **مسئله** ممکن است که بعضی اولیا از بقیه طینت بعضی انبیا پدید
باشند و هم از طینت اکرم رسول الله صلی الله علیه و سلم پیدایشده باشند و **وال**
اینهمه منقول نمیشود و چرا که هر کس از لطفه و الدین خود پیدایشود **جواب** اکثر چیزها هستند
که بعضی انسان ثابت نمیتوانند از شرع ثابت میشود یا شرف و الهام چنانچه نفس
ولایت که عبارت از قرب همچون است امام محمد بنی رفته الله علیه و تفسیر مناسم
التنزیل در تفسیر کریم منها خلقنکم و فیها نعیدکم و فیها نخزیکم و ناردیه اخری قول
عطای خراسانی ذکر کرده گفته لطفه که در رحم قرار میگیرد فرشته پاره خاک می آرد
از مکانی که در آن دفن کرده خواهد شد پس در لطفه اندازد پس از خاک و لطفه آدمی پیدا
میشود و خطیب زاین سحر و صنی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود ما من مولود الا فی ستره من ربه التي یولد منها فانکار خلقی را نازل مجمره
از خلقی ربه التي خلق منها یکن فیها طری و ابابکر و عمر خلقنا من ربه و لکن و

ولایت
چون
مبدء

ندفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف او خالی است که اذان پیدا شده بود پس چون اذان
 عمر یعنی بوقت مرگ رسد یا زگره دایره شود بهمان خاک که اذان پیدا شده بود و دفن
 کرده شود در آن بهرستی که من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و بچهار دفن
 خواهیم شد میرزا محمد بهشتانی رحمه الله گفته که این حدیث را بشوید بدانند این عمر و ابن عباس
 و ابوسعید و ابوسهره بعضی را بعضی قوت میدهد و فتنه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنایز
 قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم باد که من صافم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم را با ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عید الشهدا بن جعفر را فرمود که
 تو از طینت کس پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جاندار است
 که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و از بدو خلقت زمین آنرا با الیا و ابره کات
 و در محل رحمت پرورن کرده باشد از جمله آن چیزی بقیه مانده باشد که پیغمبر یک شخص از اولیا
 شود این امر عقلا محال نیست و از شرح مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را در اصطلاح
 اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر نفسی چنان خطری و آید که گویا جبار و رصع هستند
 از جوهر و عباد و دیگران از آن بگل **مسئله** اصالت هر چند موجب فضل است اما اقلیت
 صاحب اصالت بر کسائیکه فضیلت شان با جماع ثابت است لازم نمی آید یعنی نبی که عهد
 ابن جعفر موجب فضل حدیث صاحب اصالت است حال آنکه عثمان و علی و حسن و حسین
 رضی الله عنهم از وی افضل اند با جماع **مقام پنجم** در مقامات قرب الهی بنا که
 حق سبحانه و تعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه اسمای
 حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناظر است و از کشف اولیا ثابت است که اسمای
 و صفات الهی را طلال اند و اسماء و صفات الهی میباید تعینات انبیا و ملائکه اند و طلال سبک
 تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسماء و صفات الهی را طلال
 باشند خود محمد و اهل بیت ثانی رضی الله عنهم در مکتوب حدیث است و دوم از جمله ثالث

بجای
 می
 بماند

نوشته اند که واجب تعالی را غل نبود که غل موهم توفیق است و پیش از این نوشته بودیم
 کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه و سلم را از لطافت غل نبود خدای تعالی را چگونه
 غل باشد جواب گفته شود که مراد از غلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که
 لطافت انداز مخلوقات الهی که آنرا نسبت تمام است با اسما و صفات الهی که در آن مساویست
 واسطه میشود برای رسانیدن فیض وجود و توالی وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بین
 نسبت آنرا با برسا محبت غل گفته می شود و یاد حالت سکر طلع الله بشود چنانچه
 حضرت محمد و در همان مکتوب نوشته اند که آنقسم علوم اگر اثبات سمعت نماید و بیان
 واجب تعالی و ممکن شرع مایثوت آن وارو شده است همه از معارف سکر است
 موجود در خارج بالذات و با الاستقلال حضرت ذات است و صفات شامیه حقیقیه و لغا
 و لغو ماسوای آن هر چه باشد با سجا و او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حاکم
 است و هیچ مخلوق غل خالق نیست این علم طلبت عالم ساک را در راه بسیار بکار
 می آید و نشان نشان حاصل می برد و فقر گوید آنچه در حدیث وارو شده است و الله
 تعالی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
 الکیه بصیرة من خلق یعنی بدست نیکه برای خدا تعالی صفات و هزار عجاوب اندازد و
 طاعت اگر دور باشد ندان عجاوب هر آینه می سوخت روشنی روی او با نتهای بصیرت
 خلق او حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است عجاوب الله و کشف لاخرت عجاوب
 و وجه ما انتهى الیه بصیرة من خلق یعنی عجاوب او تعالی نور است اگر دور باشد هر آینه
 می سوخت روشنی روی او با نتهای بصیرت او و در حدیثی دیگر آمده است که جبریل
 گفت یا محمد و نوت من الله و لو اکاد کون منه فقل کیف کان یا جبریل
 قال کان بینی و بینک ألف عجاوب من نور یعنی ای محمد نزدیک شد من
 از خدا سجد یک کاهی نزدیک شد بودم او را اینچنین آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود

نوشته اند

نوشته اند

که چگونه بود ای جبریل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود شاید که مرا و این جهان
 همین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی یعنی ذاتی که
 عن العالمین یعنی بسبب بی پر و بدون ذات اواز عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب
 برای کثرت می آید و آنچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده موبد قول صدوقیان است
 که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار
 حجب ظلالی اند که ظلال اسم المضل اند غوث انقیاس می فرماید **مبدأ حریف** حریف
 حریف و صلتی **مقام مقدس** حریفی فادانی **یعنی** در پرده تمام حجابها که رسیدم
 من جایکه بودم پس نزدیک کردم تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال که ولایت
 صفری از آن عبارتست در سیدن مهبد رقیق محمد صلی الله علیه و سلم که در مرتبه صفات
 که از ولایت کبری نامند **سوال** اسما و صفات الهی و ظلال آنها را چه اسما و صفات تعین انسان
 میگویند **جواب** چون دانستند که ان الله یعلم عن العالمین پس برای آن صفات
 و ظلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود و اربع وجود واسطه میشود **سوال** تبیین هر شخص
 فرع وجود است با همین وجه چنانچه در علقه مقرر است پس اسما و صفات با نفس
 مبادی تعینات عالم میمانند پس در ظلال چه در کار است و اگر مبادی تعینات
 پس مبادی تعینات انبیا و اولاد چگونه شدند **جواب** آنکه مبادی تعینات
 لیکن در پیدایش ظلال ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود و الله تعالی
 اعلم اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسماء با نفسهای می بودند تمام عالم در رنگ انبیا و اولاد
 معصوم می بودند و مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و مقتضای صفات جلال
 و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند بعضی کافر بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت
 و قهر و غیره صفات معصومه ظهور آید قال الله تعالی و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها
 و لو شئنا لآتینا کل نفس ضلالتا

قابل شده اند بعد از آن چون از مبدی بر ترقی کرده بدو دایره طلال سیر واقع شود آن سیر را
 سیر فی الله میگویند و در حقیقت این سیر لای الله است **فان** بدان ای برادر که هر چند
 صفات حقیقیه حق تعالی صفت اند یا مذهب اند چنانچه علی اکرام هم این تکلم کرده اند اما
 جزئیات آن صفات و غیره تا نهایت ندارد اما حسن عبارتی بودند در آن احادیث دیگر
 اسما و در تورات هزار اسم مذکور شده اما در آن مختصر نیاید و آنست که نهایت ندارند حق تعالی
 میفرماید **وَقَدْ كَانَ سَائِغَ الْإِنسَانِ مِنَ سُجُودِ أَقْلَامٍ وَ الْيُحْيِيهِ مَنْ يَمُوتُ وَ يَسْتَبْعُ أَتَى مَا لَكَ**
كَلِمَاتِ اللَّهِ تَعْنِي اگر تمام اشجار زمین قلم باشند و در یاد و صفت در یاد دیگر انجمن سیاسی باشند
 کلمات الهی بیایان نرسند یعنی کلمات روح که بر صفات و کمالات و کمالات دارند تمام نشوند
 چنانچه سعدی گفته است **بیت** جنبش غایتی دارد نه سعدی را حقن پایان به میر میزنند
 مستقی و دریا همچنان باقی چنانچه صفات حق تعالی غیر قنای از طلال صفات هم
 خبر نمایی اند حق تعالی میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْصُرُوا فِي دِينِكُمْ يُقْبَلُ مِنْكُمْ بِمَا عَمِلْتُمْ فِي هَذِهِ**
بِشَاءِ مَنْ فَانِي است و هر چه نزد خدا است باقی است پس اگر در ولایت صفی و مراتب
 طلال کسی تفصیل سیر کند ابد الابد متقطع نشود لیکن هر کس در مراتب طلال هر قدر که در حق
 او مقدر است سیر میکند و نیز ظل را علی باشد و آنرا علی دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه
 الی ما شاء الله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده با اصل خود میرسد و در آن فانی میشود
 و از آن ترقی کرده و اصل آن فانی میشود همچنین بهر ظل که میرسد خود را و آن فانی و تهلک
 می بیند و بعد از آن باقی نمی بماند این است معانی بیت مولانا **ای ره می که گفته است**
مقصود و مقصود قالب دیده ام بهر چه سبزه باز ناز دیده ام بهر چه لعلان اگر عنایت شامل
 حال صوفی شود از آنجا عروج واقع شود و بمقام تعبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در آن
 اسما و صفات نرسد که اصل این دو اثر طلال است و سیر که در آن واقع شود سیر فی الله
 خواهد بود و مستشرق در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیه السلام است دیگر آنرا

مستی

و سیر

به تبعیت این دولت رسیده هرگز رسیده نهایت عروج لطائف چنگانه عالم از نهایت
 این دایره است بعد از آن محض فضل الهی جلش از مقام عروج واقع شود و سیر حاصل
 اینها خود بود و اگر گذشته آن دایره اصول و بعد از طی آن دایره فوقانی ظاهر میشود حضرت
 مجدد الف ثانی میفرماید که چون غیر قوسی ظاهر نشده بهمان قوس اختصار کرده اند و بین
 سری خواهد بود که بر آن اطلاع بخشدند و این اصول سه گانه اسما و صفات که ذکر شد
 مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
 بنفس مطلقه است و حصول اطمینان نفس همدین موطن میسر گردد و در همین مقام شرح
 صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطلقه بر تخت صدر و جلوس
 میفرماید و بمقام رضا ارتقا مییابد این موطن منتهای ولایت کبرای انبیا است حضرت مجدد
 میفرماید که چون سیر تا اینجا رساییم متوقف شد که کار تمام شد نماند و اندکایه تفصیل
 اسم الطاهر شد که یکبار زوی طهران است و اسم الباطن متعلق باز مبادی قیامات ملا را علی
 است و مشروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علوی و ولایت ملائکه
 حضرت مجدد میفرماید که بعد از حصول دو جناح اسم الطاهر و اسم الباطن چون طهران واقع شد
 معلوم شد که ترقیات بالاضافهات لطیف عنصر ناری است و عنصر هوایی و عنصر آبی ملائکه
 را ازین عنصر سه گانه لطیف است چنانچه ولد شده که بعضی از ملائکه از نار و نعلج مخلوق
 اند و تسبیح شان سبحان من جمیع بین النار و النور است و فوق آن افضل الهی چون سیر
 واقع شود و مشروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیا است علیهم
 السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال تا بعلان انبیا را نیز تبعیت از ان کمالات
 لطیف است و در میان لطائف انسانی خط و افرازیں کمالات بعضی خاک است
 و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امثال آن هستند و چون این عنصر مخصوص
 بلباس است خاص باشد از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری

و کبریا و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شایع و مثال آنست در دایره کمالات نبوت چون
 مرکز میسر سندان مرکز بصورت دایره ظاهر میشود و آن دایره کمالات رسالت است که
 بالاصوات بانبیاء مرسل مخصوص است دیگر که میسر شود لطیف و جمعیت میسر شود چون مرکز
 آن دایره ثانی رسیده میشود و آن مرکز هم بصورت دایره ظاهر میشود که آن دایره کمالات
 اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیاء اولوالعزم را چون این منصب و مهندقیام
 است یا بوی باشد یعنی صاحب دولتان از اولیا باشد که تبعیت انبیاء این منصب
 بوی عطا میشود حضرت محمد مصطفی مایند که چون این سیر یا سخا می رسد میسر میشود
 که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد اذ لیس در انزال العدم
 المحض اسی و زن این ماجرا در قوس نافتی که عقدا و سخا آمد و قد استجانه بعد و دراء الورا
 اند و دراء الورا یعنی حق تعالی هنوز در مالورالین و را الورا است این وراثت نه با اعتبار
 حجب است چه حجب تمام مرقع گشته بلکه با اعتبار نبوت عظمت و کبریا است که بالغ احوال است
 فهو مستحانه اقریب فی الوجود و البعد فی الوجود یعنی حق تعالی در وجود قریب تر است
 و در احوال بعید تر یعنی مکمل مراد این باشد که در فن سیر اوقات عظمت و کبریا لطیف
 انبیا علیهم السلام ایشان را جدا دهند و محرم بارگاه سزنده و حق تعالی میفرماید
 مخصوص بهیئت و جهانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مفذک
 رتس درین وطن سیر عنصر خاک است کمالات انتمقام مخصوص بهیئت و جهانی است
 انجمن کین بعد قرون مستطاوله هزار ساله پیدا میشود و ظهور سیر اوقات عظمت و کبریا
 متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت محمد مصطفی مایند بعد از مرتبه علیا به ندر صرف که
 آنرا این نقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه است بس عالی که حقیقت قرآن است کعبه
 سحر قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که سلمات انخشاف انوار
 قرآن کعبه غالباً در و ثقلی بر باطن عارف است که یا کریمه انا سئلنی عبدک و لا اقل

تصحیح
 سند
 در خطبه

تصحیح
 سند
 در خطبه

تصحیح
 سند
 در خطبه

تصحیح

درست میگردد تا نازل کنیم کلام ثقیل ایما باین معرفت دارد حضرت محمد و سید عالم که فوق
 این مرتبه مقدسه مرتبه السیت پس عالی که حقیقت صلوة است تواند بود که ایما باین حقیقت
 صلوة رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده که قَفَّ يَأْتِيكَ كَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِعَيْنِي بِأَش
 اسے محمد که خدا نماز میکند از یعنی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجود و
 اگر دو توفیق العالی و هو المعصوم در غیر مرتبه کمال است و امتیاز بچ نیست حضرت عروۃ الوقی
 میفرماید که استلزامه از یک در حین اوازی صلوة است نفس را و آن خطی نیست و در عین استلزام
 در ناله و فغان است و مرتبه نماز در دنیا رتبه رویت است در آخرت حضرت محمد و میفرماید
 که دولت رویت که سرور عالمی را در شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر
 میشد و لهذا فرمود *وَالصَّلَاةُ مَعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ* و فرمود *أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ*
فِي الصَّلَاةِ حضرت عروۃ الوقی میفرماید هر چند در دنیا رویت نیست اما کارویت است
 یعنی در نماز حضرت محمد میفرماید مرتبه مقدس که فوق حقیقت صلوة است استحقاق
 معبودیت صرف است و آن فوق ثابث است در آن وطن و سعت نیز کوتاهی نماید
 اگر چه چون باشد اقدام تحمل انبیا و کابر اولیا علیهم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت
 صلوة است و فوق این مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از آن دولت میسر نیست لیکن
 احمد یثمد سبحان که نظر را از اینجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد و گنجایش داده مضرع
 بلا بودی اگر اینهم نبود *بِوَحْيِهِ كَلَّمَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ يَمُوتُنْ مَحْقُوقٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* نسبت بآل مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در مشرع معنی این کلمه قرار یافته
 و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن النسب مبتدیان او ساط است و لا مقصود فوق لا
 و لا وجود است لا معبود الا الله در مقام ترقی در نظر وحدت بصیر و البته بسیار است
 صلوة است نه عبادت و دیگر مکرر تکبیر صلوة مدد فرماید و نقص آنرا تلافی کند
فصل در ولایت صفی اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت محمد

در بیان حقیقت
 و بیان حقیقت

در بیان حقیقت
 و بیان حقیقت

در بیان حقیقت
 و بیان حقیقت

رضی الله عنه آنرا ولایت صغری نامند چون دیگر مقام ثابت نیست و تعیین اول که آنرا ولایت
 تعبیر میکنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی میکنند و تعیین ثانی که بودانیت تعبیر میکنند
 و مرتبه تفصیل و حقایق ممکنات میکنند و در همان مقام اثبات مینمایند و حضرت محمد و رضی الله
 عنه میفرمایند که ولایت صغری دایره ظلال حقایق ممکنات است سواى انبیا و ملائکه
 علیهم السلام حقایق انبیا یعنی مبادی لقینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری
 تعبیر کرده شد و حقایق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین ابوالقین سابق مذکور گردید
 و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقت محمدی گفته که آنرا لصفات العلم یا نشان العلم تعبیر نموده اند
 این مکتوف آنحضرت پیش از وصول بکالات نبوت بود بعد از آنکه بکالات نبوت و رسالت
 و اولوالعزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعیین اول لقین وجودیست که رتب آنهم
 خلیل الرحمن است و مرکز که اشرف در سابق اخبار اوست حقیقت محمدیست بعد
 از آن بر آنحضرت ظاهر شد که تعیین اول صفت حب است محیط دایره خلقت است
 که مبدی تعیین خلیل الرحمن بر اسم علیه السلام است و مرکز محبت است چون مرکز رسید
 شود انهم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفاست که مبدی تعیین موسی علیه السلام است
 جلالت سلم و مرکز آن محبوبیت است که مبدی تعیین رسول کریم است صلی الله علیه و سلم
 و آن مرکز چون دایره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت متمنزه است و مرکز آن محبوبیت
 صرفاً آن حقیقت الحقائق است معالیه محبوبیت متمنزه باسم مبارک محمد تعلق دارد و
 محبوبیت صرفاً باسم مبارک احمد صلی الله علیه و سلم پس برای کسور کائنات دو ولایت
 است ولایت محبوبیت متمنزه که آنرا حقیقت محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفاً که آنرا
 حقیقت احمدیه گویند و همین تعیین اول است فوق آن لا تعیین است که در آن سیر قدیمی را
 گنجایش نیست و ترقی فوق تعیین اول که حقیقت احمدیست ممکن نیست لیکن ترقی محض
 موت در آخر عمر حضرت محمد و رضی الله عنه را به نبوت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه و سلم

تعیین

محبت

تعیین

ترقی از اینجا که واقع شده بسیر نظری بود و بسیر قدیمی حضرت عروه الوثقی میفرمایند که این معنی
 از آن حضرت یعنی حضرت محمد و در همان مجلس استفاده نموده **سوال** وجه تعارض کشف
 اولیا و کشف حضرت محمد و تعین اهل بیت **جواب** حضرت محمد و میفرمایند که اهل
 شعیب است که خود را با اصل شی و انما یدوسا لک ما تجودر قار میا زد پس آنان در
 تعین اهل بیت اول اند که در وقت کشف بر عی بر عارت بر اهل بیت اول که تعین جی است
 ظاهر شده **سوال** علم از صفات حقیقیه است و حسب از صفات اصافی و وجود حسب
 اسبق است چه حسب فرع وجود است آنها را اهل تعین جی گفتن راست نیاید **جواب**
 علم از صفات حقیقیه است و اهل مرتبه لا تعین است و مبادی تعینات همه اعتبارات
 است اول اعتبار که ظهور آید حسب است اگر حسب نبودی هیچ مخلوق نشدی و در حدیثی
 آمده که کنت کنتا الحقیقا فالحقیق ان اعترف اعتباراتی وجود است که مقدمه ای است
 تعین وجود کو یا اهل است تعین جی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را
 پس اند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند و از ره ولایت کبری و ولایت علی است
 و ظلال آن صفات ولایت صفوی و ذات بچون که در مرتبه علم است و اصل آن کمال
 نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم است و حقیقت قرآن و حقیقت مبنوه
 و معبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری بطایع از مرتبه علم که آنرا وجود نفس الامریت
 مثلا نیز در خارج موجود است و وجود او امریت اعتباری که در خارج موجود نیست اما
 نه اعتباری که موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامریت چنانچه حضرت محمد ص
 بطور سوال **جواب** فرمودند **سوال** تعین اهل وجودی است و وجود او در خارج موجود
 است و این بزرگواران چیزی بجز ذات خداست و در آن خارج از تعینات
 و شریکات نامی و نشانی نه و اگر نبوت علمی گویم لازم آید که تعین علمی از وسایل باشد
 آن خلاف مقدر است **جواب** گویم امر ثابت است اگر نبوت خارجی گویم باطنی

تفسیر
زوک

که ما در این علم و راه حق است گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم حضرت عروه الوثقی
میفرماید که باید دانست که معنی تین اول و تین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده
حسب شد با وجودش بلکه معنی آن ظهور است که لائق است به تشریه و مناسب کلام
انبیا است علیه السلام یعنی صادر اول رسول فرمود صلی الله علیه و سلم **أول ما خلق الله**
مفضل باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقان صوفی
را در دو حالت است یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای **وَإِذَا كُنْزُكُمْ ذَلِكُمْ وَبَلَّغَ**
إِلَيْهِمْ تَبْلِيغًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم
رجوع عن الله بالله یعنی باز بجهت مناسبت بخلق که از دو مقام تبلیغ و ارشاد است
حق تعالی فرماید **وَجَعَلْنَاهُ مَلَكًا جَعَلْنَاهُ نَجْمًا جَلِيلًا** یعنی اگر رسول را فرستاده کردی بهم
بصورت مردی که می آید اگر فرستاده باشی پیغمبری میفرستادم او را صفات آدمیان میباشتم
تا در میان مفضول و متفین مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت
اولی در نظر کثیفی چنان بیناید که گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیه بنظری آید که گویا از جبار
حق بسوی خالق می آید در این حالت صوفی تمکین میشود و هر قدر که نزول اسم باشد فیض او
در عالم بسیار سرایت میکند **فَإِنَّ** خواندن سوره سجده اسم در عروج تاثیر دارد
مفضل اینهمه مقالات در عروج است که در میان آمده بعد از ارسال حق تعالی بجدد
الف ثانی عطا کرد کسی از اولیا سابق بآن لب بکشوده اینهمه یعنی بر آنست که در میان انهم
سابق برای هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید
وَأَنزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتَعْلَمُوا أَنَّ هُوَ الْحَقُّ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَرَوَى بِهِ
و بعضی از آنها بمرتب رسالت میسر میدهند چنانچه در حدیث است **عَدَا بَنِي آدَمَ** یک کلمه است
و چهار هزار و قدری سیصد و سیزده است و بعد از ارسال یا فرستادن پیغمبری
اولوا الامر مبعوث میشد بعد از ارسال از آدم نوح علیه السلام و همچنین ابراهیم

و بعد از سوسی و بعد از عیسی و بعد از اسلام و بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین
 شده بعد وفات او اولیای ماست او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم فرمود العلماء و رشتة الانبیاء یعنی علمای و رشتگان انبیا پس ایشان اند و در میان آنها
 شخصی مثل رسولان در میان انبیا بر سر هر صده نیز افضل امتیاز یافته و تجزیه نگردیده -
 ابو داود و غیره از آنحضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبعث فی هذه القمه
 علی لاس مائة منته صمد بها امر ربها یعنی حق قمانی مبعوث ظاهر کرده و درین
 بر هر صده شخصی را که تجدید دین کند چون هزار گزشت و نوبت اولوا العزم رسید حق تعالی
 موافق عادت قدیم برای هزاره دوم محمدی پیدا کرد که در سائر اولیای محمد و ان مثل
 اولوا العزم باشد در انبیا و رسولان و اولوا لقیة طهیت رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمود
 و ان مقامات و کمالات و ادو که کسی ندیده بود و لطیفی و این کمالات در آخر زمان شایع و
 جلوه گر گردانند از این امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکنند او پدر و پدر خود و خودی الله
 عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود البشر و استبشر انما مثل امی مثل
 عیث الیدری اخبر خبر ام اولاد و کحد لقیه اطعمو فیها منها عا مائة اطعمو
 فیها منها عا مائة لعل اخبرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعظمها عظمها و احسنها حسنا
 یعنی خوشی ده باشید و خوش باشید در ستیکه حال مستمن باشند حال باران است
 در یافتن میشود که آخران بهتر است یا اول آن با حال مستمن باشند باغ است
 خورانیده میشود من از ان تاریخ قسیمی از سوره سنالی و قسیمی در سنالی دیگر شاید که قسیمی
 آن پنهان در پناه باشد در پناه وری و عیث تر باشد در عیث و خوشتر باشد در خوشی و از
 الی هر سیه در کتاب الزهد یعنی آورده و همچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا
 فرمود صلی الله علیه و سلم من غلبت بسبب عیث عند فساد امی قلله اجرامه من تعبد
 یعنی هر که لازم گیرد و غلبت که از فساد شدن است من او را ثواب صدقه شهادت باشد

از این احادیث معلوم میشود که بعضی روم در آخر زمان باشد که علوم و کمالات نشان پنهان و
 ترویج و ترویج تر باشد از دیگران و هر که سنت را محکم گیرد و در زمان فساد است و غالب کفر
 و معاصی او را ثواب برابر صد شصت باشد و الله اعلم خاتمه در سبک نقشندید
 جمیع مسلمانان را خصوصاً صوفیان طریقه نقشبندی را که بنای طریق شان بر حضرت
 اتباع سنت لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و
 مکروهات و مشتهیات و سنن پیغمبر صلی الله علیه و سلم در عبادات و معاملات در یابند و همراهم
 در اتباع سنت کوشند خصوصاً در اتباع فرائض و واجبات و هر چه بزرگوار از مکروهات و مشتهیات
 رعایت سنت محکم گیرند در طهارت بدن و ثوب و مکان و سایر شرائط نماز احتیاط کلی
 نمایند اما در طهارت ظاهری بر تنه و سواس نرسانند که مذموم است و نماز بجا بگذارند و در ساجد
 سجده گزینند یعنی که تحریم اولی فوت نشود کثرت جماعت و بهترین کسان را امام طلبند
 و صحبت آمده اکامه صانع یعنی نماز مقتدی در صحن نماز امام است پس سرفرد که
 امام کامل تر باشد نماز کامل تر میشود و جمیع از دست ندهند و جمیع سنن و اداب نماز را بیک
 رعایت کنند و نماز باطمینان تمام گذارند و قرآن شریف و سجده و حسن صوت و قنای بخوانند و نماز را
 اوقات سجده او کرده باشند و سنن را بیکه که دوازده رکعت اند و نماز تجمیع که آنهم سنت مکرره است
 از دست ندهند و روزه ماه رمضان مبارک با احتیاط ادا کنند و از سخن بگویند و با کلاه و عینیت
 ثواب روزه از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشر آخره رمضان لازم
 گیرند و لیلۃ القدر را جویان باشند و اوقات ذکر را مسموم دارند و اگر مالک نصاب نامی
 باشند او ای رکوع فرض است لیکن درین باب سنت است که زیاده از حاجت ضرر
 مال نگاه ندانند رسول کریم صلی الله علیه و سلم یک رکعت را از تراویح مظهرات بعد فتح
 خیر در سالی شش صد مرتبه جو و خرماید و در یک رکعت جو یکدر هم نگاه نمیداشتند و
 از یک جلال خورده باشند و در سجده و شتر و غیره حقوق رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از

مستبهاات برهنه نمايد و در آدای حقوق الناس سنی بلین نمایان اگر در آدای حقوق الله تعالی
 واقع شود امید حضرت شفاعت رسول کریم صلی الله علیه و سلم و پیران عظام قلوبت اما حقوق
 الناس و جنبشش نمی آیند و کجاست سنت پیغمبر است اما اگر آدای حقوق آن گناه مذکور درین
 بجنف فوت اکثر فرائض و سنن اگر ازان بازماند بهتر باشد درین کلامی مختصر نوشته شده است
 آن از کتب فقه و حدیث باید حسب ابعاد آدای فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و
 مستبهاات برصونی لازم است که اوقات بذکر الهی معمور دارند و در بطالت نگذرانند و در حدیث آمده
 که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعی که ذکر خدا بخل کرده باشد پیش از فنا نفس بجز
 لواضع و ملاوت قرآن ترقی در رتب دست مد بر حق تقاضی میفرماید که همیشه الا المظهر
 یعنی قرآن را بدون پاکلی س نکنند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
 از داخل نفس بهکات نماز و ملاوت حاصل نتوان کرد چنانچه مظاهر از انکه لا اله الا الله است
 همچنین از انکه کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله می شود رسول کریم میفرماید جد و ایمان که
 یعنی ایمان خود را نازده کنید مردم پر سید و چگونگی ایمان را نازده کنیم و نمود تکرار کلمه طیبه لا اله
 الا الله جمیع مشایخ سلاسل برای مردمان همین ذکر لا اله الا الله مکرر داشته اند بعضی
 چهار میگفتند و از ان میجویند و نقشین ذکر چهار بابت دانسته اند بدگر خفی گفتا کرده اند
 پس برای نواز قلاب و غیره طائف عالم مکرر لا اله الا الله بحسب نفس مفید میدانند و مردم را
 زیر نافت بند کرده و کلام در خیال اذنان نهادند و کلمه که از اولی بر دوش راست تا لطیف
 روح که زیر پستان راست است فرو می آرند و کلمه لا اله الا الله از انجا بقلب که زیر پستان چپ
 ضرب میکنند همچنین سلاخه معنی که هیچ مقصود نیست جز وفات پاک او بر حمایت طاقی بعمل
 می آرند و این را و توف حدوی گویند این عمل از خواجه عبدالقیل عجمی وانی داود از حضرت
 خواجه کائنات رسیده و برای فزای نفس تکرار کلمه طیبه سلاخه معنی بزبان مفید است که
 که نفس از عالم خلق است و بعد حصول نمای نفس در مقام کمالات ثبوت و فوق آن

ترقی بتلاوت قرآن و کثرت نماز است چنانچه بالا در میان مقامات مذکور شد شخصی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم میسألی او در بهشت طلب کرد فرمود که چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت در سن من پنج است آنحضرت فرمود پس من کن مرا بر نفس خود از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی سفید است و هم برای تنهی حضرت خواجہ نقشبند رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه میرساند از آن میتوان رسید مبتدی را اول مراقبه ذات جمع جمیع صفات کمال میفرمایند چون آخر از آن مراقبه جمعیت دست برد مراقبه معیت و ملاحظه قول تعالی و هو معکم انما کنتم تعبدون خدا با شماست هر کجا که باشید میفرمایند و بعد قنای قلب مراقبه قربیت میفرمایند و ملاحظه سخن اقرب الیه من جبل الوریث یعنی خدا نزد و یکسر است بسوی او از درگ کردن و بعد قنای نفس مراقبه جمعیت و ملاحظه بجهنم و بهشت میفرمایند میفرمایند یعنی خدا دوست سیدار و ما را و ما دوست سیداریم خدا را چون قنای تمام دست دهد کمالات ثبوت و لغو آن بر مراقبه ذات بحت مواظبت نماید بعد فراغ از ذکر و فکر و فرائض و زواجل اگر مصاحبت و محاکات با علما و مفتیان و صلحا است و در غنیمت داند بشرطیکه علما از مصاحبت دنیا داران محبت ندارند اگر صحبت صلحا میسر نشود تنها نشستن با جواب و فتن خوب است بالعزله چیزی من الجلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من العزله یعنی گوشه نشینی بهتر است از بنشینیدن بد و بنشینیدن نیک بهتر است از عزلت صحبت و مخالفت جهال و فساد و کسانی که در دنیا بیشتر اینها که دارند کارخانه باطن را خراب میکنند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت مضرات است که آب انکه را خاسته پلید کند و بنشیندن با صوفیان و صاحبان دالیا را اندک از ذکر و عبادت الهی بهم میفاید تراست صحابه با هم میگفتند اجلس بنا و من ساعة یعنی با ما بنشین که ایمان تازه کنیم مولوی روم میفرماید میت یکزمان هم صحبت با اولیا به بهتر از صد سال بودن در قیام و حضرت خواجہ احراز فرموده است نماز را بحقیقت قضا بود لیکن به نماز صحبت مال قضا نخواهد بود مردی دیگر را گفت که با این چه صحبت سیدار آن شخص جواب گفت که من

ماخذ دارم آنکه گفت در استغن با یارید بهتر است از صحت داشتن
 ماخذ احتیاسی یعنی تولد از صحت خود و موافق حوصله خود فیض در برکت از جناب الهی میسر دارد
 و در صحت با یارید موافق علم مرتبه او تو فیض خواهد رسید نشومی و در شوا از اشک طیاره
 یارید بدتر بود از یارید و مار بدترها همی به آن زند و یارید بر جهان و بر ایمان زند
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین اللهم
 ارز قنی حکم و حسب من یحکک حسب عمل یقرنی الیک بن آیین

خاتمه

بفضل تالیف کتاب ارشاد الطالبین من تصنیفات جامع کالات صدوی و صدوی جناب قاضی شاد
 بانی تسمیه دی قشندری صاحب تفسیر منظره قدس الله روحه العزیز به صفر ششم ۱۲۰۳ هجری
 مطابق زمره ششم و مطبع احتشامیه واقع مراد آباد مطبع شده در چاپ قشندری

اشتهار کتب

مصحف جناب مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی رحمة الله علیه
 آجرات - تدریس و تفسیر - بدیه التوفیق - توفیق الکلام - تحفہ پیراناس - اسرار قرآنی - اتق الصریح
 تصفیه العقاید - تحفہ عجیب - مناقب شاه جهان پور - لطائف تاسیسیه - قیوم قاسمیه - انوار پدید چکول
 حجت الاسلام - خدمات فکر - مصنف مولانا خلیفه محمد صاحب کوهی سلمه الله
 آئین الامور - ربه الناس - لطائف رشیدیہ

اشتهار کتب

ترجمی تالیف تفسیر رحمان - سنگم شریعت - کفر سبیل - رؤساق - آکرم اعظم تفسیر
 مولانا قاضی احتشام الدین صاحب - رقائق سرچشمه - بقصای شاه ولی الله صاحب محدث و فاضل
 قواعد عمده - کلمات طبیب کتب بات شاه عبدالقادر جیلانی رح و در نظر خاندان اکتب و شاکر و الله تعالی

محمد ابراهیم خان قاضی شاد بانی تسمیه دی قشندری صاحب تفسیر منظره قدس الله روحه العزیز به صفر ششم ۱۲۰۳ هجری مطابق زمره ششم و مطبع احتشامیه واقع مراد آباد مطبع شده در چاپ قشندری

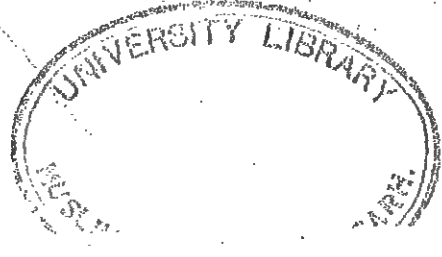
ارشد و در نظر کتب
 برای این قاضی شاد بانی تسمیه دی قشندری صاحب تفسیر منظره قدس الله روحه العزیز به صفر ششم ۱۲۰۳ هجری مطابق زمره ششم و مطبع احتشامیه واقع مراد آباد مطبع شده در چاپ قشندری

بعد اختتام این عجله نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب
 بنمود که مکتوب سی و نهم از مجموعه مکاتیب حضرت جامع عالم باطنی
 و طاهر شیخ شرف الدین احمد بن محمد مینبری قدس سره صمیمی کرده شود
 که شکر بعض فوائد عظیمه و عقاید مبهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیا
 هندوستان است در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالا تش بود چه هر
 مستغنی از بیان آن کتاب سنوات القیاء و اخبار الاخیار و غیره کتب تذکره
 اولیا بذکر محمد شمس مملو در سینه مقتصد و چهل رحمت حق پیوست
 بسم الله الرحمن الرحیم

برادر شمس الدین سلیمان کنگا - بدانکه حج عبادت بدنی است و این طائفه را در حج
 ستره و کارها است و بحقیقت زیارت کننده که معظم چون زیارت کننده خداوند جل و علا
 و کرامت زیارت کننده از لوازم کرم است و مقصود و مراد طالبا از حج خانه خداوند خانه است
 نه خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان الدارین قدس سره گفته است چون بحرم رفتم
 و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید باز گشتم سال دوم
 چون بحرم رسیدم چشمم بکعبه افتاد خداوند خانه را دیدم و خانه را گفتم که عالم اوست مشکک و مشکک
 و در عالم و صدانیت رحمت دلی که محبوب و خانه و من است باشد آنکه در دین بود و من است سیم
 چگونه ملود نباشم در حال باز گشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در برگرفت پرده
 عزت از بصر بصیرت من برگرفت شمع معرفت در دلم با فروخت قسمتی مرا با لوازم تجلی بسوخت و این
 خطاب لبیرم رسانید ندانم زایری حقائق علی المزدوران بکرم زایره بیت تا چشمم بر شام
 لوزیخ تو دیدم چه ناگوش بر کشو دم آواز تو شنیدم چون محبان صادق را جمال آستانه از
 محبوب بے نشان نشانی است چه کنند بدان خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منتظر منظر تجلی
 بالاثرب که از دیدن جمال دوست بمنوع بود نشان محبوب خود را تسلی دهد و بمنظور گردد خانه

هر صبح و شام گشتی و خاک در دیو ابرو سپید گفتی شعر آتونی الی حیدر و یالیلی ۱۰۰ قبل و الی بار و ذوالحجدر
فما حب الی بار شغف قلبی ۱۰۰ لیکن حب من سخن الی تیار ۱۰۰ حسین تیار به خاک آستانه می ماند و بدر دل می نماند و نسیم
میدارند تا از دیدن خانه پدرین جمال خداوند خانه رسند و از نشان بلیان شرف نشو ندگفت اند چون محبوب
که مقصودی از آن در بر خواهد آمد و مطلوبی را از آن در بر خواهد آمد اگر دست متقا که دیر دارد در افتا خواهد بود و
از آن در بر خیزد و نگردد بر دهر که خواهی رود و بسوی هر که خواهی داد اگر پای کلیم گیری دست بگیرد اگر سر بر قدم
مسح نمی بنیزی دهر که را جان میباید در او را گیر دهر که را جان میباید بر او را و از دهر که اینمغنی در سخن فر را
سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم رفته است حججه مبروره خیرین الدنیا و اخیلج بعد از دهر که از دنیا و آنچه در دنیا
است چون بنده دل از مهر اهل فرزند بردارد و در براه درگاه آمد چون بعد جود و جهد و شقت شد و جمال
کعبه بنید بر آینه لذت یافت جمال کعبه میرا چنان بود که همه لذات در دوازده آن زحمت نیاید اگر درین
حال نسیم عنایت در دهرین آید و حجاب جودش از پیش بر آید بعین کعبه که لذت مسکات شغف شود و چون
محرمان قدسی که در عرش مجید طواف کردن گیرد و بنیام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابل
آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر سرش از کمونبات درگذرد و از محسوسات معقولات برگردد و در بیات
دیدار محبوب حیدر گردد و حاش از او را که حقول دادا و امید گردد و درین محبت و درین محبت خیرین الدنیا
و با فیها باشد و خیرین العقبی ایضا توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است حججه مبروره
ما لها خیرة الا بحبته حج مبروره را اگر چه بهشت نیست یعنی چون محبت و عشق دیدار محبوب از اهل فرزند
بر حاکم و جان دل در میان نهادن مطلوبش بر آینه خلعت رضا و به شرف تعالی که دانند که گفته
ایشانست که اگر نه آن بودی که محبان در بهشت آمده و دیدارگاه کنیز ذکر بهشت بر تصویر سیرطایبان
نماند شتی و یکس از ایشان چون قدم در جنت نهد و در آن بهشت صدق است که در جنت
محبوب در آنست خواص بل بهشت که در دنیا محیط فرود و در جزا و لو شایه و ابر بر نیار و محقق گفته است
رباعی شری و صل را بهشت خشی است ۱۰۰ در دهر و عاشقان بهشت یسی است ۱۰۰ نزدشان خود
بهشت و در فرخ نیست ۱۰۰ تا پدر مرغ دام و دانه یکی است ۱۰۰ آن مرغان در هوا برشته بر امید

در حضرت صبر است می پرند و تضرع در هوا باشند و میرا پر و اگر دان و دام از جای باشد حاصل الامر و اما که
 از که محبت و شوق و روحیه است بهشت و نعمت و فریخ چه کند محمد بن فضیل رحمة الله علیه گویند عجیب
 از ان و ادم که اندر دنیا خانه دی طبعی چنانند و دل مشا به و طبعی که خانه با که باید و باشد
 که نیاید اما مشا به در الاموال باشد اگر زیارت سنگی که سالی بد و نوزاد باشد فریضه بود پس زیارت ملی
 که روزی بد و شش صد و شصت بار نظر باشد او تفر و فریضه بود که کن مان و تکلان مادر زاد را نه زیارت
 جهان و در زیارت دل خاک مصیبت بر فرق باید ریخت و بر شفا و تاداب خود باید گرفت از این عالم
 و تدبیر دست باید شست خوش گفته است بهیت من در پی صبح طریح طالب شهاب عظم
 چه روزها و نوا در از جلیه که تعلیل کنم به از خود و از طاعت خود منکر باش یا ان خود را بنظر و ناگزیر
 عبادت خود را بت پرستی مگر و خود را مژده می و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عفت
 بر لوبیت بساطی است که هر که بپاشد آن بساط رسید همه در عیبهاش پرید و همه را بهایش فرود
 و بهر حاشا رنگ جنالات گرفت و همه طاعتش باصافی بر آید اگر فصیح جهانست رنگ گردد
 و اگر عالم عالم است جا بل گردد و چون در عظمت عزت سبب نیازی او نظر کنی همه موجودات هم من
 و چون سلطان عزت و قدرت او نگری همه موجودات را موجودات یا بی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار
 چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیا فریند و بهر نفسی از انفس انشان مقام قاب قوسین و در
 در جلال او ذره زیادت نگر و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار و چون فرعون بیا فریند تا او
 انار بگم علی کنند و در جمال و کمال او ذره کم نگر و اگر خواهد هر چه بر روی زمین فری و مشرکی است
 در دریا بر رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگر و اگر خواهد هر چه در عالم نبی دلی است
 همه در یک سلسله قهر کشد و خالدا و مخلص در عذاب الیم بهار از صفت رحمت وی ذره کم نگر و
 اسی بر او آید که قدرت و عظمت او علم زنگنه و نبات و مقلد و نبات و مخلوقات را چه خطر مرد
 کو دلی خود را به پیرستان فرستاده بود چون شبانگاه بخانه باز آید او را پرسید امروز را ستاد
 چه آموخت گفت اینکه الف که هیچ ندارد و اسلام



۲۳۸۸

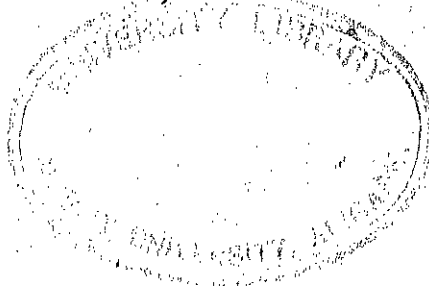
ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۲	مردمان	۱۶	۱۶	مردمان	۲۱	۲۱	رسوخ و محبت	رسوخ و محبت
۳	میتابه	۱۰	۱۹	میتابه	۱۰	۱۰	است	است
۴	ارین	۲۸	۲۰	ارین	۱۲	۱۲	الهی از دی	الهی
۵	سجده گزینا	۲۱	۲۰	سجده گزینا	۴	۴	سیکیم	سیکیم
۶	الصفات	۲۲	۲۱	الصفات	۶	۶	نشید	نشید
۷	آئینه	۲۶	۲۲	آئینه	۱۶	۱۶	مقاله سوم	مقاله سوم
۸	الرحیم	۳۸	۲۶	الرحیم	۴	۴	مندگان	مندگان
۹	ازا	۳۰	۳۸	ازا	۴۰	۴۰	مردمان	مردمان
۱۰	ازان	۳۲	۳۰	ازان	۱۲	۱۲	نقشید	نقشید
۱۱	الند	۳۲	۳۲	الند	۱۰	۱۰	ماکتباها	ماکتباها
۱۲	عباب	۳۳	۳۲	عباب	۱۲	۱۲	اختیار	اختیار
۱۳	ازانها	۳۱	۳۳	ازانها	۱۹	۱۹	نمیتواند شد	نمیتواند شد
۱۴	باشند	۳۳	۳۱	باشند	۲	۲	و	و
۱۵	بس	۳۳	۳۳	بس	۲	۲	حاشا	حاشا
۱۶	سرخفی	۳۳	۳۳	سرخفی	۱۸	۱۸	علیا	علیا
۱۷	دارالطشیم	۳۴	۳۳	دارالطشیم	۱	۱	صغری	صغری
۱۸	حقبا	۳۸	۳۴	حقبا	۹	۹	قدسی	قدسی
۱۹	بودن	۳۹	۳۸	بودن	۱۰	۱۰	پنیری	پنیری
۲۰	بجالت	۴۰	۳۹	بجالت	۱۳	۱۳	آخره	آخره
			۴۰		۱۲	۱۲	فوج	فوج
			۴۵		۲۱	۲۱	ادقات	ادقات
					۱	۱	عقود	عقود
							در احوال	در احوال

اردو عام فہم عبارتیں قرآن کی تفسیر

اکسیر

تفسیر نے تفسیر اردو میں لکھنا شروع کی ہے کوئی بے اہل معقول نہیں
 طرح نہیں ہوتا ہر روایت کا حوالہ کتب حدیث سے لکھ دیا جاتا ہے جو جب کا نام
 مذکور ہوا اسکا مختصر و محبب تذکرہ حاشیہ پر لکھ دیا جاتا ہے تفسیر مطابق حدیث
 اور اقوال صحابہ اور تابعین سے لکھی جاتی ہے عبارت عام فہم ہوتی ہے
 سید احمد خان کی تفسیر کا بھی پورا جواب دیا گیا ہے۔ سلطان مسکن کا
 اشاعت اسکی ایک جزو ہوا ہے جو تفسیر تفسیر شہان تفسیر تک ایک جزو
 اسکی نام ہوئی جسکی قیمت اب پیمہ اور رمضان تک ۱۰ روپے ۱۰
 ہوئی جو لوگ پین روپیہ سال قیمت پیشگی سہ محصول دیتے ہیں اونکو دو جزو
 اور جو یہ سال دیتے ہیں اونکو ایک جزو ہوا دیا جاتا ہے۔

محمد احتشام الدین مراد آباد محلہ قاضی



CALL No. { ۲۹۴۶۵ R } ACC. NO. ۲۳۸۸

AUTHOR ثناء اللہ یادی

TITLE ارشاد الہامی

Acc. No. ۲۳۸۸

Class No. ۲۹۴۶۵ Book No. ۱

Author ثناء اللہ یادی

Title ارشاد الہامی

THE BOOK

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

